مشهور شد که آن شاگرد نمي‌میرد و حال اینکه عیسيٰ باو نگفت که نمي‌میرد بلکه اگر خواهشِ من باشد که او تا آمدنِ من بماند تورا چه کار * (۲۴) این همان شاگرد است که در بارهٔ این چیزها شهادت میدهد و این سخنهارا نوشت و ما میدانیم که شهادتش درست است (۲۵) و دیگر کارهاي بسیار است که عیسيٰ کرد که اگر یك یك نوشته شود گمان دارم که آن صُحُف در همهٔ جهان نتواند گنجید * آمین *

تمام شد کتابِ انجیلِ یُوحَنّا

کتابِ اعمالِ حواریان

مشتمل بر

بیست و هشت باب

(بابِ اوّل مشتمل بر بیست و شش آیه)

(۱) اي ثِیُوفِلُس کتابِ نخستین تصنیف کردم در بارهٔ آن همه چیزهائي که عیسيٰ شروع بعمل نمودن و تعلیم دادن کرد (۲) تا آن روز که به حواریانِ برگزیدهٔ بروحِ اَلْقُدس فرمان دادهٔ صعود نمود (۳) و او بهمان کسان خودرا بعد از وفاتش زندهٔ بنشانیهاي بسیار نمود که تا مدّتِ چهل روز بر ایشان هویدا بود و بملکوتِ خدا تکلّم میفرمود (۴) و بآنها ملاقات نمودهٔ قدغن کرد که از اُورِشَلِیم جدا مشوید بلکه آن وعدهٔ پدررا که خبرش از من شنیدید منتظر باشید (۵) بدرستی که یَحْییٰ بآب غسل میداد امّا شما چند روز بعد از این بروحِ اَلْقُدس غسل خواهید یافت * (۶) پس ایشان با هم جمع

شده و از او پرسیده گفتند اي آقا همين وقت است كه تو ملكوت‌را بر اِسْرائيلْ معيّن ميكني (۷) بآنها گفت كه از شما نيست كه زمانها يا وقتهائي‌را كه پدر در اختيارِ خود نگاه داشته است بدانيد (۸) ليكن بنزولِ روح‌القدس بر شما توانائي خواهيد يافت و هم در اُورشَلِيمْ و در همه‌گيء يِهودِيّه و شُومِرون و تا اقصاي زمين شاهدانِ من خواهيد بود * (۹) و او اينهارا گفته در پيشِ نظرِ آنها صعود نمود و ابر اورا فرو گرفته از چشمِ آنها پنهان كرد (۱۰) و هنگامي كه در هوا مي‌نگريستند و او ميرفت ناگاه دو مردِ سفيدپوش نزدِ آنها ايستاده بودند (۱۱) كه گفتند اي مردانِ جَلِيلِي چرا شما ايستاده در آسمان نگران ايد همين عيسِي كه از پيشِ شما بآسمان صعود نمود خواهد آمد بهمان طور كه اورا ديديد كه رفت بآسمان * (۱۲) آنگاه ايشان برگشتند به اُورشَلِيمْ از كوهِ مسمّي بزيتون كه نزديك به اُورشَلِيمْ است و مسافتِ راهِ يك روزِ سبت دارد (۱۳) چون درآمدند بر بالا خانهء رفتند و آنجا مستمرّ بودند پِطرُس و يَعقُوب و يُوحَنّا و اَنْدرِياس و فِيلِپُّوس و تُوما و بَرتَلما و مَتّي و يَعقُوبِ پسرِ حَلْفِي و شِمْعُونِ غيور و يِهوداهِ پسرِ يَعقُوب (۱۴) و همهء اينها با زنان و مَريَمِ مادرِ عيسِي و برادرانَش در نماز و دعا متّفقاً پيوسته مي‌بودند * (۱۵) و در آن ايّام پِطرُس در ميانِ شاگردان برخاسته حرف زد و مجموعِ آنها تخميناً يكصد و بيست نفر بودند (۱۶) و گفت اي برادران بايست كامل گردد آن كتاب كه روح‌القدس بزبانِ داُودْ گفت در بارهء يِهوداه كه گيرنده‌گانِ عيسِي‌را راه‌نما شد (۱۷) كه او با ما شمرده شده بود و قِسمت در اين خدمت يافت (۱۸) و آن كس از اُجرتِ عملِ ناشايسته زمين‌را خريد و بر رو افتاده شكمش دريد و تمامي‌ء امعايَش ريخته شد (۱۹) و اين مقدّمه بهمه‌گيء ساكنانِ اُورشَلِيمْ معلوم شد بنهجي كه آن زمين در لغتِ آنها اَكِلْدَما يعني زمينِ خون خوانده شد (۲۰) كه در كتابِ مَزامِيرْ نوشته شده است كه مسكنِ او ويران شود و در آن هيچ كس ساكن نباشد و منصبِ نظارتَش‌را ديگري بگيرد

(۲۱) پس باید از آن اشخاص که مصاحبانِ ما بوده اند در هر وقت که خداوند عیسیٰ با ما آمد و رفت مینمود (۲۲) از آغازِ غسل دادنِ یَحْییٰ تا آن روزی که از نزدِ ما صعود نمود یکی از ایشان با ما شاهد باشد به برخاستنِ او * (۲۳) پس دو نفررا یعنی یُوسِفْ که بَرسَبَاسْ نام داشت و به یُوسطُسْ ملقّب بود و مَتِّیَاس‌را تعیّن کردند (۲۴) و دعا کردند و گفتند خداوندا تو عارفِ دلهای همهٔ نشان ده که از این دو نفر کدام‌را برگزیدهٔ (۲۵) تا قسمتِ این خدمت و رسالت که یِهُوداهْ بتجاوز منحرف گشت تا آنکه بمقامِ خود برود (۲۶) پس قرعهای خودرا دادند و قرعه بنامِ مَتِّیَاسْ بیرون آمد و او در سلکِ یازده حواری منتظم گشت *

(باب دویم مشتمل بر چهل و هفت آیه)

(۱) و چون روزِ پنجاهم رسید همه‌گی باتّفاق یك جا بودند (۲) ناگاه صدائی چون صدای بادِ شدید که می‌وزید از آسمان آمد و همهٔ آن خانه‌را که در آنجا نشسته بودند پُر کرد (۳) و زبانهای شکافته شده چون زبانه‌های آتش بر آنها آشکارا گردید و بر هر یکی از آنها بنشست (۴) و همه‌گیٔ ایشان بروح‌القدس مملوّ گشتند و بزبانهای مختلف بنوعی که روح بآنها قدرتِ تکلّم بخشیده بود آغازِ گفتن کردند * (۵) و در آن وقت مردانِ صالح از یِهُودِیانْ که از ربعِ مسکون آمده بودند در اُورِشلیمْ ساکن می‌بودند (۶) و چون این مقدّمه شُیوع یافت گروه با هم جمع شده تعجّب می‌نمودند چه هر کس لغتِ خودرا از ایشان می‌شنید (۷) و همه محو شده تعجّب می‌نمودند و بیکدیگر گفتند که اینك آیا همه‌گیٔ این کسانی که حرف میزنند جَلِیلِی نیستند (۸) پس چگونه است که ما هر یکی لغتی‌را که در آن متولّد شده ایم از ایشان می‌شنویم (۹) ما که پَارسیانْ و مَادیانْ و عِلَامیانْ و ساکنانِ جزیرهْ و یِهُودِیَّه و قَپَدُقِیَه و پُنطُسْ و آسِیَه (۱۰) و فرُگِیَه و پَمفُولِیَه و مِصرْ و نواحیٔ لِبِیَا که متّصل به قِیروانْ هست و مسافران از رُومیها و یِهُودْ و یِهُودِ جدید

(۱۱) و کِریتی و عَرَبْ میباشیم ایشان‌را در زبانهای خودمان می شنویم که به کبریائیهای خدا تکلّم می‌نمایند (۱۲) و همه در تحیّر و تردّد بودند و با یکدیگر میگفتند که غایتِ این بکجا انجامد (۱۳) و بعضی استهزاکنان میگفتند که ایشان از شرابِ تازه مملوّ شده اند * (۱۴) آنگاه پِطْرُس با آن یازده نفر راست ایستاده آنهارا بآوازِ بلند مخاطب نموده فرمود که ای مردمِ یهودیّه و ای همه‌گی ساکنانِ اُورشَلیم این مقدّمه‌را بیابید و کلامِ مرا بگوشِ خود جا دهید (۱۵) که نیست چنین که شما پنداشته اید که اینان مست اند زیرا که سه ساعت از روز گذشته است وبس (۱۶) بلکه این است آنچه بوساطتِ یُوئیلِ پیغمبر گفته شده است (۱۷) که حکمِ خداست که در ایّامِ آخر چنین خواهد بود که من از روحِ خود بر همهٔ بشر خواهم ریخت و پسران و دخترانِ شما اخبار بغیب خواهند نمود و جوانانِ شمارا مکاشفه خواهد بود و پیران‌را رؤیاها (۱۸) بلکه در آن ایّام بر غلامان و کنیزانِ خود از روح خود خواهم ریخت و اخبار بغیب خواهند نمود (۱۹) و خواهم نمود بالا در آسمان عجائب و پائین بر زمین غرائب‌را از خون و آتش و بخارِ دود (۲۰) و آفتاب بتاریکی و ماه بخون مبدّل خواهد شد پیش از آمدنِ روزِ عظیم و نامدارِ خداوند (۲۱) و چنین خواهد شد که هر کس که اسمِ خداوندرا خوانَد نجات خواهد یافت * (۲۲) ای مردانِ اِسْرائیلی این سخن‌را بشنوید که عیسیٰء نَاصَری مردی که هویدا کرد اورا خدا بر شما بوساطتِ اُمورِ قوی و معجزاتِ غریب و علاماتِ عجیب که خدا بوساطتَش در میانِ شما بظهور آورد چنانچه شما خود میدانید (۲۳) آن کس‌را که به ارادهٔ قدیم و تقدیرِ خدا تسلیم شده بود شما گرفته بدستهای ناراستِ خود میخ‌زده قتل نمودید (۲۴) آن کس‌را خدا برخیزانید که بندهای مرگ‌را کُشاد زیرا که ممکن نبود که او در چنگش بمانَد (۲۵) که داؤُدْ در بارهٔ وَیْ میگوید که من خداوندرا علی‌الدّوام در پیشِ روی خود دیده‌ام که بر دستِ

راستِ من است که مبادا که من مضطرب شوم (۲۶) و بجهةِ آن دِلَم خوشنود
است و زبانِ من به وجد آمده است و علاوه بر آن جسمِ من نیز باستراحت
خواهد آرامید (۲۷) که تو نفسِ مرا در قبر نخواهي گذاشت و اجازت نخواهي
داد که برگزیدهٔ تو فسادرا بیند (۲۸) و راههاي زندهگي‌را بمن نشان دادهٔ
و مرا از رؤیتِ خود پُر از سرور خواهي کرد * (۲۹) اي برادران در حقِّ بزرگِ
اجداد داؤُدْ بي محابا بشما میتوانم گفت که هم وفات کرد و هم دفن شد
و قبرَش هم تا امروز در میانِ ما هست (۳۰) پس از این جا که پیغمبر بود
و یاد داشت که خدا بجهةِ او سوگند خورده بود که از نسلَش از حیثیّتِ
جسم مسیح‌را بیرون آرد تا که بر تختَش بنشیند (۳۱) او سبقت کرده از
برخاستنِ مسیح سخن میگوید که نفسِ او در قبر وا گذاشته نشده است
و فسادرا جسمَش ندیده است (۳۲) و این عیسي‌را خدا برخیزانید و ما همه
بر این مطلب شاهد هستیم (۳۳) پس صعود بدستِ راستِ خدا نموده
و روح‌القدسِ مَعهودرا از پدر یافته ریخته است این‌را که شما حال مي‌بینید
و مي‌شنوید (۳۴) چه داؤُدْ خود بسوي آسمان صعود نه نمود بلکه گفت که
خداوند بخداوندِ من گفته است که بنشین بر دستِ راستِ من (۳۵) مادامي
که دشمنانِ تورا لکد کوبِ پایهاي تو گردانم (۳۶) پس همهٔ قومِ اِسْرائیلْ
یقین بداند که خدا خداوند و مسیح نموده است همین عیسي‌را که شما
اورا صلیب نمودید * (۳۷) و ایشان این کلام‌را شنیده بر دلِشان فرو رفت
و پِطْرُسْ و باقي حواریان‌را گفتند چه کنیم اي برادران * (۳۸) پِطْرُسْ بایشان
گفت که توبه کنید و هر یك از شما باسمِ عیسئِ مسیح بجهتِ آمرزشِ
گناهان غسل بیابید که روح‌القدس‌را بانعام خواهید یافت (۳۹) که وعده شده
است براي شما و فرزندانِ شما و همهٔ آنان که دور میباشند و هر کس‌را که
خداوند خداي ما بخواند (۴۰) و بکلامِ بسیارِ دیگر دلیل آورد و نصیحت
مي‌نمود بقصدِ آنکه شما از این طبقهٔ کج‌رو نجات یابید * (۴۱) پس ایشان

سخنش‌را بخوشنودي قبول نموده غسل یافتند و در همان روز تخمیناً سه هزار نفر ملحق گردیدند (۴۲) و در تعلیم گرفتن از حواریان و خیرات نمودن و شکستنِ نان و دعاها دائم مشغول بودند (۴۳) و هر یك‌را خوف فرو گرفته که بسیار عجائب و غرائب از حواریان صادر میشد (۴۴) و جمیعِ ایمان داران باهم وده همه چیزرا باهم مشترك داشتند (۴۵) و مال واسبابي‌را که میفروختند بهر یك بقدري که احتیاج داشتند قسمت مي‌نمودند (۴۶) و پیوسته باتّفاق هر روزه درهیکل مي‌بودند و با خوش‌دلي و پاك‌دلي خانه بخانه نان‌شکنان خوراکي‌را با یکدیگر تناول مي‌نمودند (۴۷) و خدارا حمد میگفتند و نزدِ تماميء خلق عزیز مي‌بودند و خداوند ناجیان‌را هر روز بر کلیسیا مزید مي‌نمود *

(بابِ سیوم مشتمل بر بیست و شش آیه)

(۱) و در روزي در ساعتِ نهم که هنگامِ دعا است پِطْرُس و یُوحَنّا باتّفاق بسوي هیکل مي‌شتافتند (۲) مردي‌را که شل مادرزاد بود میبُردند اورا هر روز بر دَرِ هیکل که مسمّي به وجیه است میگذاشتند که تا از خلق که بهیکل در مي‌آمدند سؤالِ صدقه نماید (۳) آن کس چون پِطْرُس و یُوحَنّارا دید که مي‌خواهند که داخلِ هیکل شوند بگرفتنِ صدقه سؤال نمود (۴) پِطْرُس با یُوحَنّا بر او نگریسته ویرا گفتند که بسوي ما بنگر (۵) و او ایشان‌را التفات نموده منتظر بود که چیزي از آنها یابد (۶) پِطْرُس گفت که نقره و طلائي مرا نیست لیکن آنچه دارم بتو میدهم که باسمِ عیسيِء مسیحِ ناصَرِي برخیز و بخرام (۷) و اورا بدستِ راست گرفته برخیزانید فيِ‌الفور قدمها و کعبهاي او استوار شد (۸) و از جا جِسته ایستاد و خرامید و بآنها در هیکل در آمد خرامان و رقص‌کنان و خدارا حمدکنان (۹) و تماميء مردم اورا خرامان و خدارا حمدگویان ملاحظه نمودند (۱۰) و اورا شناختند که این همان است که بر دَرِ وجیهِ هیکل بجهةِ سؤالِ صدقه مي‌نشست و از آنچه باو واقع شده بود مملوّ از تحیّر و تعجّب شدند * (۱۱) و هنگامي که آن شل که شفا یافته بود هنوز

متمسّك بپطرس و یوحنّا بود تمامیء مردم از حیرت بسوي طاقي كه سلیماني نام دارد میدویدند (۱۲) چون پطرس این‌را ملاحظه نمود با خلق تكلّم نمود كه اي مردانِ اسرائیلي چرا از این تعجّب میكنید و چرا در ما مي‌نگرید گویا كه ما بقوّت یا صلاحیّتِ خود اورا خرامان ساختیم (۱۳) خداي ابراهیم و اسحق و یعقوب خداي پدرانِ ما پسرِ خود عیسي‌را جلال داد همان كس‌را كه شما تسلیم كردید و در پیشِ پیلاطس انكار نمودید و حال آنكه او قصدِ رهائیش نموده بود (۱۴) و شما آن مقدّسِ عادل‌را انكار كردید و خواستید كه مردِ قتّالی بشما بخشیده شود (۱۵) و پیشواي زنده‌گي‌را كشتید امّا خدا اورا از میانِ مرده‌گان برخیزانید و ما بر این مطلب شاهدان هستیم (۱۶) و اسمِ او بوسیلهء ایمان باسمِ او این كس‌را كه شما مي‌بینید ومي‌شناسید استوار نموده است و ایمان بر او این شفاي كامل‌را در نزدِ همه‌گيء شما بوي داده است * (۱۷) اي برادران میدانم كه آنهارا از جهالت كردید و همچنین بزرگانِ شما (۱۸) لیكن خدا آن چیزهارا كه خبر داده بود در بارهٔ وفاتِ مسیح بزبانِ همه‌گيء پیغمبرانِ خود باین طور كامل كرد (۱۹) پس توبه نمائید و باز گشت كنید تا كه گناهانِ شما محو شود و تا كه زمانِ تازه‌گي‌را از حضورِ خداوند بیابید (۲۰) و عیسيء مسیح‌را كه قبل از این بشما ندا كرده شده بود باز بفرستد (۲۱) زیرا كه باید كه آسمان اورا نگاه دارد تا وقتِ ثبوتِ هر آنچه خداوند بزبانِ كلِّ پیغمبرانِ مقدّسِ خود از ایّامِ قدیم فرموده است * (۲۲) كه موسي بپدرانِ ما گفت كه خدای شما خداوند پیغمبری‌را مثلِ من از براي شما از میانِ برادرانِ شما مبعوث خواهد نمود و هر چه او بشما گوید شمارا است كه اطاعت نمائید (۲۳) و اینچنین خواهد بود كه هر كس كه سخنِ آن پیغمبررا نشنود از قوم بریده خواهد شد (۲۴) و همه‌گيء پیغمبران از شموئیل و متعاقبانِ او هر كس كه چیزي تكلّم نموده است خبر از این ایّام داده است (۲۵) و شما پسرانِ آن پیغمبران هستید و پسرانِ آن وثیقه كه

خدا با پدرانِ ما مُوَثّق کرد چون به اِبْرَاهِیمْ گفت که همه‌گیِ قبائلِ زمین بنسلِ تو مبارك خواهد شد (۲۶) پس نخستین خدا پسرِ خود عیسی‌را بر خیزانیده بنزدِ شما فرستاد که برکت دهد شمارا به برگردانیدنِ هر کس‌را از اعمالِ زشتِ خود *

(بابِ چهارم مشتمل بر سي و هفت آیه)

(۱) و هنوز ایشان با مردم تکلّم مینمودند که کاهنان و سردارِ هیکل و صادُوقیانْ بر آنها فرود آمدند (۲) زیرا که در تشویش بودند از آنکه ایشان مردم‌را تعلیم می‌کردند و خبر میدادند که قیامتِ مرده‌گان بعیسي است (۳) پس ایشان‌را گرفتار نمودند و چون آن روز عصر میبود تا فردا ایشان‌را محبوس نمودند (۴) و بسیاري از آنان که کلام‌را شنیده بودند ایمان آوردند و عددِ مردان تخمیناً پنج هزار نفر میشد * (۵) و شد که روزِ دویم رؤساي ایشان و بزرگان و نویسنده‌گان در اُورشَلِیمْ جمع آمدند (۶) و کاهنِ بزرگ حَنّا و قِیافا و یُوحَنّا و سِکَنْدِرْ و همهٔ خویشانِ کاهنِ بزرگ [نیز جمع آمدند] (۷) پس ایشان‌را در میان بر پا داشتند و سؤال نمودند که شما بچه توانائي و بچه اسم این عمل‌را نمودید (۸) آنگاه پِطْرُسْ پُر از روحُ‌الْقُدس بایشان گفت که اي رؤساي قوم و بزرگانِ بني اِسْرائیلْ (۹) اگر امروز سؤال میشود از ما در بارهٔ احسانِ این مردِ ضعیف که بوساطتِ چه کس نجات یافت (۱۰) همه‌گيِ شما و تماميِ قومِ اِسْرائیلْ بدانید که باسمِ عیسيِ مسیحِ ناصَرِي که شما اورا صلیب نمودید و خدا از میانِ مرده‌گانش برخیزانید بوساطتِ همان این شخص در پیشِ روي شما صحیحاً ایستاده است (۱۱) این است آن سنگ که شما معماران آن‌را ردّ نمودید و حال سَر گوشه شده است (۱۲) و بهیچ کسِ دیگر نجات نیست زیرا که در زیرِ آسمان نامي دیگر نیست که به انسان داده شده باشد که ما بسببِ آن نجات توانیم یافت * (۱۳) و ایشان در بي پروائيِ پِطْرُسْ و یُوحَنّا در تکلّم نظر نمودند و از عدمِ سواد و تعلّمِ آنها مخبر شده تعجّب

نمودند و یافتند که ایشان با عیسی بوده اند (۱۴) و از آنجا که آن شخص شفایافته‌را با ایشان ایستاده میدیدند مطلقا ندانستند جواب داد (۱۵) چون حکم نمودند که آنهارا از مجلس بیرون نمایند با یکدیگر مشورت نمودند (۱۶) که چه کنیم با این اشخاص که همهٔ ساکنانِ اُورِشَلِیمْ مطّلع شدند که معجزهٔ نمایانی از آنها بظهور رسید و انکارش‌را نمی توان نمود (۱۷) لیکن باید ایشان‌را سخت ترسانید که دیگر با هیچ کس باین اسم تکلّم ننمایند که مبادا در میانِ مردم بیش از این شهرت نماید (۱۸) پس ایشان‌را خوانده قدغن نمودند که دیگر باسمِ عیسی مطلقا تکلّم ننمایند و تعلیم ندهند * (۱۹) پِطْرُسْ و یُوحَنّا ایشان‌را جواب دادند که آیا درست است نزدِ خدا که بشنویم سخنِ شمارا بیش از سخنِ خدا انصاف دهید (۲۰) زیرا که مارا ممکن نیست که نگوئیم آنچیزهارا که دیده و شنیده ایم (۲۱) پس ایشانرا مکرّر تهدید نموده رخصت کردند زیرا که بسببِ خلق بهانهٔ نیافتند که ایشان‌را عذاب نمایند که همه‌گیِ خلق بجهةِ وقوعِ این امر خدارا حمد مینمودند (۲۲) چونکه آن شخص که با اعجاز شفا یافته بود بیش از چهل سال داشت * (۲۳) و ایشان مرخّص شده بنزدِ دوستانِ خود آمدند و ایشان‌را بآنچه کاهنانِ بزرگ و مشائخ گفته بودند خبر دادند (۲۴) و آنها چون این خبررا استماع نمودند همه به یك بار آوازرا بخدا بلند نموده گفتند که خداوندا تو آن خدائی که آسمان و زمین و دریا و همه‌گیِ آنچه در آنهاست آفریدهٔ (۲۵) و تو بزبانِ بندهٔ خود داؤُدْ گفتی که چرا قبائل هنگامه می‌کنند و مردم خیالِ باطل مینمایند (۲۶) و پادشاهانِ زمین باهم آمدند و حُکّام باهم مجتمع گردیدند بر خلافِ خداوند و خلافِ مسیحش (۲۷) و فی اَلْواقع بر خلافِ فرزندِ مقدّسِ تو عیسی که تو اورا مسیح نمودی هِیرُودِیسْ و پُنْطِیُوسْ پِیلاطُسْ با قبائل و قومِ اِسْرائیلْ باهم جمع شدند (۲۸) تا هر آنچه‌را دستِ تو و ارادهٔ تو بآن تعلّق گرفته بود بوقوع آرند (۲۹) خداوندا الحال بر تهدیداتِ آنها نظر

فرما و بندهگانِ خودرا مرحمتي عطا کن که بکمالِ جرأت کلامِ تورا گویا باشند (۳۰) به اینکه دستِ خودرا برای شفا دراز کن تا آنکه باسمِ فرزندِ مقدّسِ تو عیسيٰ اُمورِ عجیب و غریب رو نماید * (۳۱) و چون این دعارا نمودند آن مقامي که در آن مجتمع بودند بجنبش درآمده و همهگی بروحٱلقدس مملوّ گشتند و کلامِ خدارا بجرأت میگفتند * (۳۲) و گروهِ ایمان داران یكدل و یكجان بودند بحیثیّتي که هیچ یك چیزي‌را از مالِ خود نگفت که زانِ من است بلکه همهگي در آن شریك بودند (۳۳) و پیوسته حواریان بر برخاستنِ خداوند عیسيٰ بقوّتِ قوي شهادت دادند و توفیقِ عظیم با همهٔ آنها بود (۳۴) و هیچ کس در میانِ آنها محتاج نبود زیرا که کساني که مالکانِ زمینها بودند آنهارا فروخته قیمتِ آنهارا مي‌آوردند (۳۵) و پیشِ پایهاي حواریان میگذاشتند و بقدرِ احتیاج به هر کس قِسمت میشد (۳۶) و یُوشَا که از حواریان به بَرنَبَاس ملقّب شده بود که ترجمهٔ آن فرزندِ تسلّي است و از لِوِیِّین بود و نسبِ او قِبرِي بود (۳۷) زمیني‌را که مالكِ آن بود فروخته قیمتَش‌را آورده پیشِ پایهاي حواریان ریخت *

(بابِ پنجم مشتمل بر چهل و دو آیه)

(۱) و حَنَّانِیاس مردي باتّفاقِ زنِ خود صَفِیرَة مُلکي‌را فروخت (۲) و قدري از قیمتِ آن‌را باطّلاعِ زنَش پنهان نمود و پارهٔ‌را آورد و پیشِ پاي حواریان گذاشت (۳) پطرس گفت اي حَنَّانِیاس چرا شیطان دِلَت‌را قوي نموده است که نسبت بروحٱلقدس دروغ گفتي و از قیمتِ زمین چیزي‌را پنهان نمودي (۴) آیا چون آن مُلك از تو بود مختصِّ تو نبود و چون فروختي نه در اختیارِ تو بود چرا این عمل‌را بقلبِ خود جا دادي و حال آنکه با خلق دروغ نگفتي بلکه با خدا (۵) و حَنَّانِیاس بمجرّدِ استماعِ این کلام افتاده و جان‌را سپرد و بر تمامئ آن کساني که این‌را شنیدند خوفِ عظیم استیلا یافت (۶) و چند از جوانان برخاسته اورا پیچیدند و بیرون بُرده دفن

نمودند * (۷) و تخمیناً سه ساعت از این گذشت که زنش این مقدّمه‌را ندانسته داخل شد (۸) پطرس باو گفت باز گو که آیا زمین‌را بفلان قیمت فروختید یا نه گفت بلي بآن قیمت (۹) پس پطرس ویرا گفت که بچه جهة اتّفاق نمودید که روح خداوندرا امتحان نمائید اینك آن کسان که شوهر تورا دفن نمودند بر آستان ایستاده تورا هم خواهند برد (۱۰) که في‌الفور نزد پایهاي او افتاده مرد و جوانان درآمده اورا بي جان یافتند پس بیرونش کشیده نزد شوهرش دفن نمودند (۱۱) و بر مجموع کلیسیا و همهٔ آناني که این‌هارا شنیدند ترس مستولی شد * (۱۲) و أمور غریب و عجیب بسیار در میان خلق بدست حواریان جاري شد و ایشان مجموع متّفقاً در طاق سلیمان مي‌بودند (۱۳) و از سائر خلق هیچ کس‌را جرأت نبود که بایشان ملحق شود و مردم ایشان‌را تعظیم مي‌نمودند (۱۴) و بیش از اوّل بر خداوند ایمان آورده فوج مردان و زنان ملحق مي‌شدند (۱۵) بمرتبهٔ که بیماران‌را بر تختها و چهارپایها در میدان‌ها آوردندي که گاه هست که سایهٔ پطرس هنگام عبور بر یکی از آنها افتد (۱۶) و مردم بسیار از بلدان حوالي باورشلیم آمده بیماران‌را و کساني‌را که از ارواح پلیده رنج دیده با خود آورده همه‌گی شفا مي‌یافتند * (۱۷) در این وقت کاهن بزرگ و همه‌گيء رفقاي او که طائفهٔ صادوقیان اند از غیرت پر شده و برخاسته (۱۸) حواریان‌را دستگیر نموده در محبس عام انداختند (۱۹) و یکی از ملائکهٔ خداوند در شب دروازهٔ زندان‌را کشاده ایشان‌را بیرون آورده گفت (۲۰) بروید و در هیکل ایستاده همه‌گیء سخنهاي این راه حیات‌را بمردم تکلّم نمائید (۲۱) ایشان این‌را شنیده هنگام صبح بهیکل درآمده تعلیم دادن گرفتند و کاهن بزرگ و مصاحبانش آمده اصحاب شور و تماميء مشائخ بني إسرائیل‌را طلب نموده فرستادند بزندان که آنهارا بیآرند (۲۲) سرهنگان بزندان درآمده ایشان‌را نیافتند برگشته ایشانرا خبر دادند (۲۳) و گفتند که یافتیم زندان‌را که باحتیاط کلّي بسته بود

و کشیکچیان بیرونِ درّها ایستاده بودند لیکن درّرا باز کرده هیچ کس‌را در درون نیافتیم (۲۴) چون کاهن و سردارِ هیکل و کاهنانِ بزرگ این سخن‌را شنیده در بارهٔ آنها در حیرت افتادند که آیا این چه باشد (۲۵) که شخصی آمده ایشان‌را خبر داده گفت که اینك آن اشخاصی‌را که شما در زندان نمودید در هیکل ایستاده مردم‌را تعلیم میدهند * (۲۶) در آن وقت سردارِ هیکل با سرهنگان رفته آنهارا آوردند لیکن نه بجبر زیرا که می‌ترسیدند از خلق که مبادا ایشان‌را سنگسار نمایند (۲۷) پس ایشان‌را در مجلس آورده بر پا داشتند و کاهنِ بزرگ از ایشان پرسیده (۲۸) گفت که آیا ما شمارا قدغنِ بلیغ ننمودیم که باین اسم دیگر تعلیم ندهید و اینك از تعلیم دادنِ خود اُورشَلیم‌را پُر نموده اید و می‌خواهید که خونِ آن شخص‌را بگردنِ ما ثابت نمائید * (۲۹) پطرُس و حواریان جواب داده گفتند که اطاعتِ خدارا بیش از اطاعتِ خلق باید نمود (۳۰) و خدای پدرانِ ما عیسی‌را برخیزانید آن کس که شما اورا بر دار آویخته قتل نمودید (۳۱) همان‌را خدا پیشوا و نجات‌دهنده بر دستِ راستِ خود بلند کرده است که تا توبه و آمرزشِ گناهان‌را به اِسْرائیل عطا نماید (۳۲) و ما بر این سخنان گواهان هستیم و روح‌القدس نیز که خدا اورا به آنانی که اطاعتِ اورا می‌نمایند کرامت کرده است * (۳۳) و چون آنها این‌را شنیدند دلِ ایشان خراشیده شد و در بارهٔ قتلِ آنها مشورت نمودند (۳۴) و شخصی از طائفهٔ فَرِیسیان که مسمّی به گَمَلی‌ئیل بود و از عُلَمای دین و نزدِ خلق عزیز بود در مجلس برخاسته حکم نمود که ساعتی حواریان‌را از مجلس بیرون برند (۳۵) و گفت آنهارا که ای مردانِ اِسْرائیلی با حذر باشید که درحقِّ ایشان چه اراده دارید که نمائید (۳۶) زیرا که قبل از این اوان ثِیُودا خروج نمود و خودرا شخصی می‌پنداشت و گروهی نزدیك بچهار صد نفر بر او گرویدند او خود کُشته شد و آنهائی که اطاعتش مینمودند همه پراکنده و بر طرف شدند (۳۷) و بعد

از آن یِهوداهِ جَلیلی در ایّامِ اسم‌نویسی برخاست و چندی خلق‌را بمتابعتِ خود منحرف گردانیده او نیز هلاك شد و همهٔ متابعانش پراکنده شدند (۳۸) الحال شمارا میگویم که از ایشان دست بردارید و آنهارا وا گذارید زانرو که اگر این اراده و اعمال از جانبِ خلق باشد بر طرف خواهد شد (۳۹) و اگر از خدا باشد شما آن‌را بر طرف نمی‌توانید نمود و شاید که با خدا معارضه نموده باشید * (۴۰) پس آنها با او متّفق شده حواریان‌را پیش طلبیده تازیانه زده حکم نمودند که دیگر باسمِ عیسی تکلّم ننمایند و آنهارا مرخّص نمودند (۴۱) و ایشان از پیشِ آن مجلس با خورسندی روان شدند از آنرو که شایستهٔ آن شمرده شده بودند که برای اسمِ او رسوائی کَشند (۴۲) و هر روز در هیکل و خانَها از تعلیم و مژده دادن به عیسی که مسیح است باز نه ایستادند *

(بابِ ششم مشتمل بر پانزده آیه)

(۱) و چون در آن ایّام شاگردان زیاده شدند یِهودیانِ یُونانی از عِبْرانی شکایت نمودند زانرو که بیوه‌های آنها از ایشان در قسمتِ روزینه گرفتن بی‌اعتنا گردیدند (۲) پس آن دوازده نفر گروهِ شاگردان طلب نموده گفتند که شایسته نیست که ما کلامِ خدارا ترک کرده خدمتِ خان‌را نمائیم (۳) پس ای برادران شما هفت مردِ معتبرِ پُر از روح‌القُدس و عقل‌را از میانِ خود اختیار نموده که ما آنهارا بر این شغل مقرّر خواهیم ساخت (۴) و ما خود بدعا و رسانیدنِ کلام خواهیم پرداخت (۵) و این سخن همه‌گیِ آن جمع‌را خوش آمده پس اِسْتِفانْ مردی پُر از ایمان و روح‌القُدس و فیلِپّوس و پِرکرس و نیقانُور و تیمُون و پَرمِناس و نیقُلاوُس جدیدِ اَنْطاکیی‌را اختیار کردند (۶) پس اینهارا نزدِ حواریان بر پا داشته آنها دعا نموده دستهارا بر ایشان گذاشتند * (۷) و کلامِ خدا وسعت بهم رسانیده و در اُورشَلیمْ عَدَدِ شاگردان بغایت می‌افزود و گروهِ بسیاری از کاهنان نیز مطیعِ ایمان شدند * (۸) و اِسْتِفانْ مملوّ از ایمان و قوّت شده اُمورِ عجیبه و علاماتِ عظیمه در میانِ خلق

بظهور میرسانید (۹) و تني چند از مجمع مسمّي به لیبرتینان و اهلِ قیروان و سکندریان و اهلِ قلقیا و آسیه برخاسته با اِستفان مباحثه نمودند (۱۰) آنهارا با عقل و روحي که در سخنش بود امکانِ مقاومت نبود (۱۱) پس تني چندرا پیدا نمودند که گویند که ما از وي شنیدیم که نسبت بموسي و خدا کلامِ کفرآمیز می‌گفت (۱۲) پس خلق و بزرگان و نویسنده‌گان‌را برانگیخته تا آمده اورا گرفتار نمودند و بمجلس درآوردند (۱۳) و شاهدانِ دروغ‌گورا بر پا داشته گفتند که این شخص از گفتنِ سخنهاي کفرآمیز بر این مکانِ مقدّس و آئین دست بر نمیدارد (۱۴) که ما شنیدیم از وي که مي‌گفت این عیسيء ناصري این مکان‌را خراب خواهد نمود و رسومي که موسي بما سپرده است تغییر خواهد داد (۱۵) و همهء حضّارِ مجلس چشم بر او دوخته صورتش‌را ملاحظه مینمودند که چون صورتِ مَلَك مي‌بود *

(بابِ هفتم مشتمل بر شصت ایه)

(۱) و کاهنِ بزرگ سؤال کرد که آیا راست است اینها (۲) او گفت که اي برادران و پدران بشنوید که خداي ذوالجلال بر پدرِ ما اِبراهیم در وقتي که در مُلكِ جزیره بود قبل از سکنایش در حرّان هویدا گشت (۳) و ویرا گفت که از زمینِ خود و از میانِ خویشانِ خود بیرون آي و بزمینی که من تورا نشان میدهم بیآ (۴) پس از زمینِ کلدانیان بیرون آمده در حرّان ساکن شد و بعد از وفاتِ پدرش اورا از آنجا باین محلّ که حال شما ساکن هستید کوچانید (۵) و بقدرِ نقشِ پاي اورا از اینجا بمُلکیّت نداد و وعده کرد که آن‌را بتصرّفِ او و بعد از او بنسلِ او در آورد باوجودي که اورا فرزندي نبود (۶) و خدا باین قِسم فرمود که اولادش در زمینِ غریب بیگانه خواهند بود و اهلِ آنجا آنهارا مدّتِ چهار صد سال به بنده‌گي خواهند گرفت و بد سلوکي خواهند نمود (۷) و فرمانِ خداست که من بآن طائفه که ایشان‌را بغلامي گرفته اند حکم خواهم نمود و بعد از آن بیرون آمده در این مقام

بندهگیء مرا خواهند نمود (۸) و پیمانِ خُتنهرا بویْ داد و اِسْحٰق از او در آن حالت بوجود آمد و در روزِ هشتم اورا خُتنه نمود و از اِسْحٰق یَعْقُوبْ بوجود آمد و از یعقوبْ دوازده پدرِ اسباط * (۹) و پدرانِ اسباط از یُوسِفْ حسد بُرده در مُلکِ مِصْر فروختندَش لیکن خدا با ویْ میبود (۱۰) و اورا از تمامیء زحمتهایَش رستگار نمود و توفیق و عقلرا در حضورِ فرْعَونْ پادشاهِ مِصْر بویْ داده که او ویْرا بر مِصْر و بر همهگیء خاندانِ خود بوکالت مقرّر فرمود (۱۱) و گرانی و زحمتِ بسیار در مجموعِ مُلکِ مِصْر و کِنْعَنْ پدید شد و نیافتند پدرانِ ما قُوتیرا بجهةِ خود (۱۲) و چون یَعْقُوبْ شنید که در مِصْر غلّه یافت میشود نخست پدرانِ مارا فرستاد (۱۳) و در کرّتِ دیگر یُوسِفْ خودرا به برادرانِ خود ظاهر نمود و قومِ یُوسِفْ بر فرْعَونْ آشکارا گردیدند (۱۴) و یُوسِفْ فرستاده پدرِ خود یعقوبْ و سائرِ خویشانِ خودرا که هفتاد و پنج نفر بودند از آنجا آورد (۱۵) پس یَعْقُوبْ بمِصْر فرو رفت و در آنجا او و پدرانِ ما وفات نمودند (۱۶) و آنهارا به شِکِمْ بُرده در مقبرهء که اِبْرٰاهِیمْ از بنی عَمُورِ پدرِ شِکِمْ بزر خریده بود گذاشتند * (۱۷) و چون هنگامِ وعدهٔ که خدا بسوگند با اِبْرٰاهِیمْ داده بود نزدیک میشد آن قوم در مِصْر زیاد شده میافزودند (۱۸) تا وقتی که پادشاهِ دیگر بعرصه آمد که یُوسِفْرا نشناخت (۱۹) و آن کس با قومِ ما غدر نموده با پدرانِ ما بدْسلوکی نمود بحدّی که اطفالِ ذکورِ خودرا بیرون مینمودند که زنده نمانند * (۲۰) و در همان ایّام مُوسِیٰ تولّد یافت و بغایت وجیه بود و سه ماه در خانهء پدرِ خود پرورش یافت (۲۱) و چون بیرون افکنده شد دخترِ فرْعَونْ اورا برداشته بجهةِ خودَش بفرزندی پرورش مینمود (۲۲) و مُوسِیٰ در مجموعِ حکمتِ مِصْریانْ تربیت یافته در فعل و قول قادر گردید (۲۳) و چونکه سالِ چهلمَش بانجام رسید بخاطرَش رسید که برادرانِ خود بنی اِسْرائیلرا در یابد (۲۴) چون دید شخصیرا که باو تعدّی مینمایند برحمایتَش مِصْریرا زده انتقامِ آن بیچارهرا از او کَشید (۲۵) و گمان

مي‌بُرد که برادرانِ او يافته اند که خدا نجاتِ ايشان‌را بدستِ او مينمايد ليکن آنها نفهميده بودند (۲۶) و روزِ ديگر وقتي که نزاع مينمودند نزدِ آنها آمده ايشان‌را بصلح دعوت مينمود و ميگفت اي مردان شما برادران ميباشيد چرا بر يکديگر ظلم مينمائيد (۲۷) آن کس که بر همسايهٔ خود تعدّي مي‌نمود اورا دور کرده گفت که چه کس تورا بر ما حاکم و قاضي قرار داد (۲۸) آيا ميخواهي که مرا نيز بقتل آوري چنانچه ديروز مِصْرِي‌را بقتل رسانيدي (۲۹) و از استماعِ اين سخن مُوسِي فرار نموده در زمينِ مِدْيَانْ آواره شد و در آنجا دو پسر از وَيْ بوجود آمدند * (۳۰) و چون چهل سال گذشت در بيابانِ کوهِ سِينَيْ فرشتهٔ خداوند بشعلهٔ آتش در بوتهٔ بر او نمودار گشت (۳۱) و مُوسِي از رؤيتِ آن حيران شده چون نزديك شد که در وَيْ نظر کند کلامِ خداوند بوَيْ نازل شد (۳۲) که من خداي پدرانَت هستم خداي اِبْرَاهِيمْ و خداي اِسْحَقْ و خداي يَعْقُوبْ و مُوسِي مرتعش شده جرأتِ نظاره کردن نداشت (۳۳) و خداوند وَيْ‌را فرمود که بگُشا بندِ نعلينَت‌را از پايهاي خود زيرا که اين مقامي که ايستادهٔ زمينِ مقدّس است (۳۴) البتّه ديده ام بدسلوکي‌را با قومِ من در مِصْر و فغانِ آنهارا شنيده ام و بجهةِ رهانيدنِ آنها فرود آمده ام و الحال بيآ که تورا بمِصْر خواهم فرستاد * (۳۵) و آن مُوسِي‌را که دورَش کرده گفتند که کيست که تورا حاکمي و قاضي قرار داد همان کس‌را خدا بدستِ فرشته که بر او در بوته ظاهر گرديد بمنصبِ حکومت ورهانيدن فرستاد (۳۶) آن کس آنهارا بيرون آورده و اُمورِ عجيب و غريب‌را در زمينِ مِصْر و در درياي سرخ و در دشت مدّتِ چهل سال بعمل آورد (۳۷) و اين همان مُوسِي است که بني اِسْرَائِيلْ‌را گفت که خداي شما خداوند پيغمبري‌را از ميانِ برادرانِ شما مانندِ من مبعوث خواهد نمود آنچه گويد بشنويد (۳۸) همين است آن کس که بود در دشت در کلِيسيا با فرشته که در کوهِ سِينَيْ با او تکلّم فرمود و بود با پدرانِ ما و يافت کلامِ

زندهگانيرا که بما رساند (۳۹) و پدرانِ ما نخواستند که اورا اطاعت نمايند بلکه دور کردند اورا و بود دلهاي ايشان بسوي مِصْر (۴۰) و هارُونرا گفتند که بساز بجهةِ ما خدايانی که پيشِ ما روان گردند زيرا که اين مُوسي که مارا از زمينِ مِصْر بيرون آورد نميدانيم که اورا چه پيش آمد (۴۱) و ساختند در آن ايّام گوسالهرا بجهةِ خود و قرباني بجهةِ آن بُت نمودند و بصنعتهاي دستهاي خود خوشوقت ميبودند (۴۲) پس خدا از ايشان اعراض نمود و وا گذاشت تا فوجِ آسمانيرا پرستش نمودند چنانچه در صُحُفِ انبيا نگارش يافته است که آيا آن مدّتِ چهل سال که در دشت بوديد قرباني و هديّه براي من آورديد اي قومِ اِسْرائيلْ (۴۳) بلکه نقل ميکرديد خيمهٔ مُولِكْرا و ستارهٔ رِمْفَانْ خداي خودرا يعني اين نقشهائي که آنهارا براي سجده نمودنِ خود ساختيد برداشتيد پس من شمارا بآن طرفِ بابِلْ خواهم کوچانيد * (۴۴) و خيمهٔ شهادت در دشت در ميانِ پدرانِ ما بود چنانچه تکلّم کنان به مُوسي فرمود که موافقِ نمونهٔ که ديدهٔ بساز (۴۵) و آنرا پدرانِ ما باتّفاقِ يُوشَعْ از وَيْ يافتند و بمُلكِ قبائل آوردند که خدا آنهارا از پيشِ پدرانِ ما ميراند تا هنگامِ داؤُدْ (۴۶) که او از خدا توفيق يافته سؤال نمود که محلّي براي خداي يَعْقُوبْ بسازد (۴۷) و امّا سُلَيْمانْ بجهةِ او خانهٔ ساخت (۴۸) ليکن نيست چنين که مُتَعالْ در مسجدهائي که بدستها ساخته ميشود ساکن باشد چنانچه پيغمبر ميگويد (۴۹) که مرا آسمان تخت است و زمين لکدکوبِ پايهاي من است کدام مکانرا بجهةِ من خواهيد ساخت خداوند ميفرمايد کجا محلِّ آرامِ من است (۵۰) آيا که دستِ من نساخته است همهٔ اين چيزهارا * (۵۱) اي گردنکشان که در دل و گوش نامختون ايد شما هميشه معارضه با روحالقُدس مينمائيد آنچنان که پدرانِ شما ميکردند ميکنيد (۵۲) و کدام است از پيغمبران که پدرانِ شما زحمتش ندادند و کُشتند آن اشخاصيرا که از پيش خبر ميدادند از آمدنِ آن عادلي که شما

بالفعل به او خیانت ورزیده مقتول نمودید (۵۳) شما آئینرا بتوسّطِ فرشتهگان یافته اید و نگاه نه داشته اید * (۵۴) پس بمجرّدِ استماعِ این سخنان در دلِ آنها پیچیده شده دندانهاي خودرا بهم ميافشردند (۵۵) و او پُر از روحالقدس در آسمان نگریست و جلالِ خدارا مشاهده نمود و عیسيرا در دستِ راستِ خدا ایستاده یافت (۵٦) گفت اینك ميبینم آسمانرا که کُشاده است و فرزندِ انسانرا که بدستِ راستِ خدا ایستاده است (۵۷) پس آنها بآوازِ بلند بر او بانگ زده و گوشهاي خودرا گرفته همه باتّفاق بر او حمله نمودند (۵۸) و اورا از شهر بیرون کَشیده سنگسار نمودند و شاهدان رختهاي خودرا نزدِ پایهاي جواني که سولُس نام داشت گذاشتند (۵۹) و چون اِسْتِفانْرا سنگسار میکردند دعا نموده ميگفت که عیسيِ خداوند روحِ مرا به پذیر (٦۰) و زانو زده بآوازِ بلند فریاد کرد که خداوندا این گناهرا بر ایشان مگیر و اینرا گفته خوابید *

(بابِ هشتم مشتمل بر چهل آیه)

(۱) و سولُس در قتل با آنها متّفق میبود و در آن روز شکستيء فاحش بر کلیسیاي اُورشَلیم واقع شد و همه جُز حواریان بمرزوبومِ یهودیّه و شومرون متفرّق شدند (۲) و پارسائي چند اِسْتِفانْرا برداشته گریه و نوحهء بسیار بر او نمودند (۳) و سولُس کلیسیارا بسیار عذاب میداد که خانه بخانه ميگشت و مردان و زنانرا بیرون کَشیده بزندان ميسپرد (۴) و آنها متفرّق شده بهر جا میرفتند و مژدهء کلامرا میدادند * (۵) و فیلپّوس بشهرِ شُومرون در آمده پیشِ آنها ندا بمسیح مینمود (٦) و مردم بگفتهاي فیلپّوس به یك دل گرویدند چون معجزاتي که مینمود ميشنیدند و میدیدند (۷) که از بسیاری که روحهاي پلید داشتند فریادکنان بیرون ميآمدند و مفلوج و شلهاي بسیار شفا ميیافتند (۸) پس در آن شهر فرحيء عظیم پدید شد * (۹) و بود مردي شِمعُون نام که پیش در آن شهر جادوگري مینمود و مردمِ شومرونرا

حیران مینمود و خودرا شخصي میخواند (۱۰) و بآن شخص از کوچک تا بزرگ مي‌گرویدند و میگفتند که این قوّتِ بزرگِ خداست (۱۱) و از این جهت باو میگرویدند که از مدّت‌هاي مدید از جادوگریهاي او حیران بودند (۱۲) و چون مژدهٔ فیلِپّوس‌را که در شانِ ملکوتِ خدا و اسم عیسيِٰ مسیح میداده قبول کردند مرد و زن غسلِ تعمید مي‌یافتند (۱۳) شِمعُون نیز گرویده غسلِ تعمید یافت و از فیلِپّوس جدائي نمي‌نمود و از دیدنِ معجزات و علاماتِ بزرگ که از او سر میزد متحیّر مي‌بود * (۱۴) و چون حواریان‌را که در اُورشَلیم میبودند معلوم شد که شُومِرُون کلامِ خدارا قبول کرده است پِطرُس و یُوحَنّارا بنزدِ ایشان روان نمودند (۱۵) و ایشان آمده بجهتِ آنها دعا نمودند که روحِ‌اَلقُدس‌را بیابند (۱۶) که هنوز بر هیچ یك از آنها نازل نشده بود و باسمِ خداوند عیسيِٰ تعمید یافته بودند وبس (۱۷) پس آنها دستهارا بر ایشان گذاشتند و ایشان روحِ‌اَلقُدس‌را یافتند * (۱۸) و چون شِمعُون ملاحظه نمود که بنهادنِ دستهاي حواریان روحِ‌اَلقُدس داده میشود زر بنزدِ آنها آورده (۱۹) گفت مرا نیز این قدرت دهید که هر کس‌را که دست بر او گذارم روحِ‌اَلقُدس‌را بیابد (۲۰) پِطرُس وَیرا گفت که زرَت در هلاکت باد با تو چون پنداشتي که انعامِ خدارا بزر حاصل مي‌توان کرد (۲۱) تورا از این امر نه رسد و نه قسمت است زیرا که دِلَت با خدا راست نیست (۲۲) پس از این شرارتِ خود توبه نما و از خدا درخواه تا بلکه این تصوّرِ دلِ تو آمرزیده شود (۲۳) زانرو که مي‌بینم تورا که در صفراي تلخ و بندهاي شرارت گرفتاري (۲۴) شِمعُون جواب داده گفت که شما بجهتِ من از خداوند بخواهید تا چیزي از آنچه گفتید بر من واقع نشود * (۲۵) و آنها ارشاد نموده و بکلامِ خداوند تکلّم نموده باُورشَلیم برگشتند و به بسیاري از قُراء شُومِرُون مژده دادند * (۲۶) و فرشتهٔ خداوند فیلِپّوس‌را گفت که برخیز بسوي جنوب و براهي که از اُورشَلیم بسمتِ غَزّاة که آن ویران است روان

شو (۲۷) پس برخاسته روان شد ناگاه مردِ حبشي که خواجه و یکي از نُدَماي قَنْداقِيء مَلِکهء حَبَشَه مي‌بود و بر همهء خزانه‌اَش ناظر مي‌بود و به اُورِشَلیم جهتِ عبادت آمده بود (۲۸) مراجعت مي‌نمود و بر تختِ روانِ خود نشسته کتابِ اِشَعیاهِ پیغمبررا میخواند (۲۹) روح فِیلِپّوس‌را گفت نزدیك رو و به تختِ روان ملصق شو (۳۰) پس فِیلِپّوس پیش دویده شنید که کتابِ اِشَعیاهِ پیغمبررا میخواند وَیرا گفت آیا از آنچه میخواني مطّلع هستي (۳۱) گفت چگونه دانم مگر کسي مرا راه نماید پس از فِیلِپّوس سؤال نمود که بالا آمده با او بنشیند (۳۲) و فقرهء که از کتاب میخواند این بود که او چون گوسفند بذبح آورده میشود چنانکه برّه در نزدِ چینندهء پشمِ خود بي‌صداست بهمان قِسم او نیز دهانِ خودرا نمی کُشاید (۳۳) و در فروتنِیَش انصاف از او منقطع شد و طبقه‌اَش‌را که تقریر تواند کرد که زنده‌گِیش هم از زمین مرتفع میشود (۳۴) خواجه فِیلِپّوس‌را گفت که از تو سؤال میکنم که این‌را پیغمبر در بارهء کِه میگوید در بارهء خود یا در شانِ کسِ دیگر (۳۵) فِیلِپّوس زبان‌را کُشاده و از همان جاي کتاب آغاز کرده مژدهء عیسي‌را بوَيْ رسانید * (۳۶) و در عرضِ راه به آبی رسیدند خواجه گفت اینك آب از تعمید یافتنَم چه چیز مانع است (۳۷) فِیلِپّوس گفت اگر تو بهمه‌گيء دل ایمان آوري جائز است جواب داد و گفت که قبول مي‌کنم که عیسيء مسیح پسرِ خداست (۳۸) پس حکم نمود که تختِ روان به ایستد و خواجه و فِیلِپّوس هر دو در آب رفته اورا تعمید داد (۳۹) و چون از آب بر آمدند فِیلِپّوس‌را روحِ خداوند گرفته خواجه اورا دیگر نیافت و راهِ خودرا به خوش وقتي پیش گرفت (۴۰) و فِیلِپّس در اُزُوتُس پیدا شده و در همه‌گيء شهرها تا رسیدنَش بقَیصَرِیّه عبوراً مژده میداد *

(بابِ نهم مشتمل بر چهل و سه آیه)

(۱) و سَولُس در تهدید و قتلِ شاگردانِ خداوند هنوز دمان بوده نزدِ کاهنِ بزرگ

آمد (۲) و از او خواهش نمود کتابتي چندرا بمجامع در دَمِّشِق که اگر بيابد
در آن مذهب کسي‌را خواه مرد و خواه زن اورا بسته باُورِشَلِيم کشاند
(۳) و هنگامي که در راه مي‌بود و به دَمِّشِق نزديك بود ناگاه نوري از آسمان
باطرافِ او درخشيد (۴) و بر زمين افتاده آوازي شنيد که ويرا گفت که اي
سَوُلس اي سَوُلس تو چرا عقوبت ميدهي مرا (۵) او گفت که تو کيستي
خداوندا خداوند گفت که من عيسي هستم آن کس که تو اورا عقوبت
ميدهي تورا مشکل است بر ميخ لگد زدن (۶) که او لرزان و حيران شده
گفت خداوندا چه ميخواهي که من کنم خداوند ويرا فرمود که برخاسته
بشهر داخل شو که تورا گفته خواهد شد که چه بايد کردن (۷) و همراهانش
گنگ ايستادند که مي‌شنيدند آن آوازرا و هيچ کس‌را نميديدند (۸) و سَوُلس
از زمين بر خاسته چشمهاي خودرا کُشاده هيچ کس‌را نميديد پس اورا دست
گرفته به دَمِّشِق آوردند (۹) و سه روز نابينا بود و نخورد و نيآشاميد *
(۱۰) و بود در دَمِّشِق شاگردي حَنّانِياس نام که خداوند در عالَمِ رؤيا وي‌را
گفت اي حَنّانِياس گفت اينك منم خداوندا (۱۱) خداوند وي‌را گفت
برخيز و بکوچهٔ که آن‌را راست ميخوانند برو و در خانهٔ يِهُوداه سَوُلس نام
تَرسِي‌را بجو که اينك بدعا مشغول است (۱۲) و در عالَمِ رؤيت حَنّانِياس‌نام
مردي‌را ديده است که در آمده بر او دست نهاده تا روشن گردد (۱۳) حَنّانِياس
عرض کرد که خداوندا در بارهٔ اين شخص از مردم بسيار شنيده ام که بسيار
مشقّتها در اُورِشَلِيم بمقدّسانِ تو داده است (۱۴) و نيز در اينجا از قبلِ کاهنانِ
بزرگ قدرت دارد که همهٔ خوانندهگانِ باسمِ تورا به بندد (۱۵) خداوند ويرا
گفت که برو که اين ظرفِ مختارِ من است که اسمِ مرا نزدِ قبائل و سلاطين
و بني اِسْرائيل بَرَد (۱۶) و من ويرا نشان خواهم داد که چه مقدار زحمتها
که ويرا بايد کشيدن بجهةِ اسمِ من * (۱۷) حَنّانِياس روان شده و بآن خانه
رسيده دست بر وي نهاد و گفت سَوُلس برادر خداوند مرا فرستاد يعني عيسي

که بر تو در راه که می‌آمدي پدیدار گشت تا که تو روشن گردیده بروح القدس مملو گردي (۱۸) که في الفور از چشمهاي او چون پوست چیزي افتاد و در ساعت بینا گردیده و برخاسته تعمید یافت (۱۹) و چیزي خورده توانا گردید * و سولس نزدِ شاگردانِ دمشقي روزي چند توقف نمود (۲۰) و بي تکاهل در مجامع ندا کردن گرفت که مسیح پسرِ خداست (۲۱) و همهٔ شنونده‌گان حیران شده گفتندي که آیا نیست این آن کسي که خواننده‌گانِ این اسم را در اورشلیم پریشان نموده و باینجا نیز بجهةِ این آمد که آنهارا بسته نزدِ کاهنانِ بزرگ کشاند (۲۲) و سولس را قوت بیشتر شده یهودیانِ ساکنِ دمشق را مجاب ساخته زانرو که دلیلی می‌آورد که همین شخص مسیح است (۲۳) و بعد از اتمامِ ایامِ چندي یهودیان بر کشتنش مشورت کردند (۲۴) و سولس را از مشورتِ آنها معلوم شد که در دروازه‌ها شب و روز بجهةِ کشتنش پاسباني میکردند (۲۵) پس شاگردان اورا در شب در زنبیلي گذاشته از حصارِ شهر فرو هشتند * (۲۶) و سولس به اورشلیم رسیده اراده نمود که با شاگردان ملحق شود و همه‌گي از او ترسیدند زیرا که باور نکردند که او یکي از شاگردان است (۲۷) و برناباس اورا برداشته بنزدِ حواریان برده بایشان حکایت نمود که چگونه او خداوند در راه ملاقات نمود و اینکه او بوي گفته بود و اینکه او چه سان در دمشق باسمِ عیسي فاش ندا میکرد (۲۸) پس او در اورشلیم با آنها تردد مینمود (۲۹) و باسمِ خداوند عیسي فاش دعوت مینمود و با یهودیانِ یوناني نیز گفتگو و مباحثه مینمود و آنها سعي مینمودند که اورا کشته باشند (۳۰) پس برادران آگاه شده اورا بردند به قیصریه و از آنجا به ترسس روانه نمودند (۳۱) اما کلیسیاها در تمامیِ یهودیه و جلیل و شومرون آرام داشتند و رفعت بهم میرسانیدند و در ترسِ خداوند و تسليِ روح القدس رفتار کرده مي‌افزودند * (۳۲) و اتفاق افتاد که پطرس از میانِ تمامي عبور نموده تا بمقدسین که در شهرِ لده ساکن اند رسیده (۳۳) و در

آنجا اِینِیاسْ نام شخصي‌را یافت که مدّتِ هشت سال بود که از مرضِ فالج بر تخت خوابیده بود (۳۴) پِطْرُسْ وَيْ‌را گفت که اي اِینِیاسْ عیسيٰء مسیح تورا شفا داده برخیز و بجهةِ خود بگستران و او در ساعت برخاست (۳۵) و همه‌گيء ساکنانِ لُدَّه و سَرُونَه این‌را دیده بسوي خداوند بازگشت نمودند * (۳۶) و در شهرِ یُوپَّه زني از جملهء شاگردان بود که نامَش طَبِیثَه که ترجمه‌اَش آهو است بود و بود مملوّ از اعمالِ شایسته و نذورات که مي‌نمود (۳۷) اتّفاقاً در آن ایّام او بیمار شده مُرد پس اورا شُسته در بالا خانهء نهادند (۳۸) و از آنجا که لُدَّه نـزدیك به یُوپَّه بود چون شاگردان شنیدند که پِطْرُسْ در آنجاست دو نفررا بنـزدَش روانه نمودند و استدعا نمودند که در آمدن بایشان تاخیر ننمأید * (۳۹) پس پِطْرُسْ برخاسته باتّفاقِ آنها روان شد چون بآنجا رسید اورا ببالا خانه بردند و همه‌گیء بیوه‌گان بخدمتِ او ایستاده گریه‌کنان نشان میدادند لباس و جامَهائي‌را که آهو در ایّامِ حیات مهیّا مي‌نمود (۴۰) پس پِطْرُسْ همه‌را بیرون فرستاده زانو زد و دعا نمود و بسوي نعش گردیده گفت طَبِیثَه برخیز او چشمانِ خودرا کُشاده پِطْرُسْ‌را ملاحظه نمود راست نشست (۴۱) و او آن‌را دست گرفته برخیزانید و همه‌گيء مقدّسان و عجوزان‌را خوانده اورا زنده بایشان سپرد (۴۲) و این واقعه در تماميء شهرِ یُوپَّه شهرت یافته بسیاري بر خداوند ایمان آوردند (۴۳) و چنین شد که او چند روزي نزدِ شِمْعُونْ نام دَبّاغي در یُوپَّه توقّف نمود *

(بابِ دهم مشتمل بر چهل و هشت آیه)

(۱) و بود در قَیْصَرِیَّه مردي کُرْنِیلِیُوسْ نام یوزباشي از دستهء که آن‌را اِیتَلِیانِي میگویند (۲) مردِ متّقيء خداترس میبود او و همه‌گيء اهلِ خانه‌اَش تصدّقاتِ بسیار بقوم مینمود و عليٰ‌الدّوام بذکرِ خدا اشتغال مینمودند (۳) روزي قریب بساعتِ نهم مي‌بود که در عالَمِ رؤیا آشکارا دید که فرشتهء خدا بنـزدَش آمده وَیْرا گفت کُرْنِیلِیُوسْ (۴) او در وَيْ نگریسته هراسان شده گفت خداوندا چه

چیز است ویرا گفت که دعاهاي تو و نذوراتِ تو براي یاد داشت نزدِ خدا
صعود نموده است (٥) حالا چند شخص‌را به یوپّه بفرست و شِمعُون‌را که
به پِطرُس ملقّب است طلب نما (٦) و او نـزدِ شخصي دبّاغي شِمعُون نام
که خانه‌اَش در کنارِ دریا واقـع است مهمان است او تورا خواهد گفت که
چه باید کردن (٧) چون فرشته که با کُرنیلِیُوس این گفتگورا نموده بود رفته
او دو نفر از ملازمانِ خود و سپاهي متّقيِ‌را از آنانی که همیشه با وَي بودند
خوانده (٨) و همهٔ مقدّمات‌را بایشان بیان نمود و آنهارا بسوي یوپّه روان
نمود * (٩) روزِ دیگر در هنگامي که آنها در راه مي‌بودند و بشهر نـزدیك
شدند پِطرُس بجهةِ دعا نمودن بر بام رفت و قریب بساعتِ ششم میبود
(١٠) که او گرسنه شده اراده نمود که چیزي تناول نماید هنگامي که آن‌را
مهیّا مینمودند وَیرا بیهوشی دست داد (١١) و دید که آسمان کُشاده شد
و ظرفي چون چادرِ بزرگي که چهار گوشه‌اَش‌را بسته باشند بسوي زمین
آویخته بر او نازل شد (١٢) و مجموعِ بهائمِ زمین و حیوانات و حشراتِ ارض
و پرنده‌گانِ آسمان در وَي بودند (١٣) و آوازي بوَي آمده که اي پِطرُس برخیز
ذبح کن و بخور (١٤) پِطرُس گفت خداوندا نخواهم گرد زیرا که من چیزِ حرام
یا ناپاك‌را هرگز نخورده ام (١٥) بارِ دیگر باز آوازي رسید که آنچه‌را خدا پاك
نموده است تو آن‌را ناپاك مخوان (١٦) و این سه دفـع مکرّر شد و باز آن
ظرف بسوي آسمان بلند شد * (١٧) و پِطرُس در شبهه میبود که آیا این
واقعه‌را که در رؤیا دیده بود چه باشد که ناگاه آنانی که کُرنِیلِیُوس ایشان‌را
فرستاده بود خانهٔ شِمعُون‌را تفحّص نموده بر دَرِ خانه ایستاده بودند (١٨) و
احوال میگرفـتـند و مي‌پرسیدند که آیا شِمعُون که به پِطرُس ملقّب است
در اینجا مهمان است (١٩) و پِطرُس هنوز متفکّر در بارهٔ آن واقعه بود که
روح وَیرا گفت که اینك سه کس تورا جستجو مینمایند (٢٠) پس برخیز
و پائین رو و با آنها روانه شو و شك‌را بخاطر راه مده که من آنهارا فرستاده ام

(۲۱) آنگاه پِطْرُسْ بنزدِ آناني که از جانبِ کُرْنِیلِیُوسْ بوَيْ آمده بودند آمده گفت اینك مَنَم آن کس که شما اورا تفحّص مي‌نمائید سببِ آمدنِ شما چه چیز است (۲۲) گفتندش که کُرْنِیلِیُوسِ یوزباشي‌را که مردي است عادل و خداترس و نزدِ همه‌گيء قومِ یِهُودْ نیك‌نام است وَيْ‌را از فرشتهء مقدّس حکم شده است که تورا بخانهٔ خود طلب نموده کلام‌را از تو استماع نماید (۲۳) پس او آنهارا باندرون خوانده مهماني نمود * و بامدادان پِطْرُسْ با آنها روان شد و بعضي از برادرانِ یُوپَّي نیز با آنها روان شدند (۲٤) روزِ دیگر به قَیصَرِیَّه رسیدند و کُرْنِیلِیُوسْ خویشانِ خویش و یارانِ صدّیقِ خودرا جمع نموده انتظارِ ایشان‌را مي‌کشید (۲٥) چون پِطْرُسْ رسید کُرْنِیلِیُوسْ اورا برخورد نموده بر پایهایش افتاده اورا سجده نمود (۲٦) پِطْرُسَش برخیزانیده گفت برخیز که من نیز چون تو انسانم (۲۷) پس باو تکلّم‌کنان باندرون در آمد و یافت جمعِ بسیاري‌را * (۲۸) پس بآنها گفت که شما میدانید که مردِ یِهُودي‌را سزاوار نیست که با بیگانه‌گان معاشرت یا ملاقات نماید لیکن خدا مرا نموده است که هیچ کس‌را نجس و ناپاك نخوانم (۲۹) و از آن است که من بمجرّدِ خواهش ممانعت نه نموده آمدم حال سؤال مي‌نمایم که مرا بچه سبب احضار نمودید (۳۰) کُرْنِیلِیُوسْ گفت که چهار روز است قبل از این که تا این ساعت بود که روزرا روزه بُردم و در ساعتِ نهمِ روز بود که در خانهء خود بدعا مشغول بودم که ناگاه مردي در لباسِ درخشان پیشِ من ایستاد (۳۱) و گفت اي کُرْنِیلِیُوسْ دعاي تو به استجابت مقرون گردید و نیازهاي تو نزدِ خدا مقبول گشت (۳۲) پس بفرست به یُوپَّه و شِمْعُونْ که به پِطْرُسْ ملقّب است و در خانهء شِمْعُونِ دبّاغ نزدیكِ دریا مهمان است طلب نما که او چون آید با تو سخن خواهد راند (۳۳) پس بي‌تأمّل بنزدِ تو فرستادم و تو نیز خوب کردي که آمدي و حال ما همه‌گي در پیشِ خدا حاضر هستیم تا آنچه‌را که خدا بتو فرموده است بشنویم * (۳٤) پِطْرُسْ

زبان کُشاده گفت که بدرستي در یافته ام که خدارا چشم بظاهر نیست (۳۵) بلکه در هر قوم آن کس که از وَيْ ترسد و عملِ نیك کند وَيْ‌را پسند مي‌آید (۳۶) و کلامي‌را که به بني اِسْرائیل فرستاد از مژدهٔ صلح بوساطتِ عیسيِٰ مسیح که خداوندِ همه است [شما میدانید] (۳۷) یعني آن مقدّمات‌را که از جَلِیلْ آغازِ آن شده بعد از آن تعمید که یَحْیيٰ بوي ندا نمود در تمامِ یِهُودِیّه بظهور آمد میدانید (۳۸) که چگونه خدا عیسيِٰ ناصَرِي‌را بروح‌القدس و قوّت مسح نمود و چگونه احسان‌کنان سَیْر مي‌نمود و همه‌گيِ آناني‌را که مقهورِ اِبْلِیس بودند صحّت مي‌بخشید زیرا که خدا با وَيْ بود (۳۹) و ما شاهدان بر همهٔ آنچه در مرزوبومِ یِهُودِیانْ و اُورِشَلِیم کرد هستیم همان‌را بر دار آویخته قتل نمودند (۴۰) و خدا اورا در روزِ سیوم برخیزانیده آشکارا شدن‌را باو عطا فرمود (۴۱) لیکن نه بر همهٔ خلق بلکه بر شاهدان که پیش بر این از خدا برگزیده شده بودند یعني ما که بعد از برخاستنش از میانِ مرده‌گان با وَيْ خوردیم و آشامیدیم (۴۲) و مارا مقرّر فرمود که نـزدِ خلق ندا کنیم و شهادت دهیم که او از جانبِ خدا منصوب شد که حاکمِ زنده‌گان و مرده‌گان باشد (۴۳) و همه‌گيِ پیغمبران بر او شهادت دادند که هر کس که بر وَيْ ایمان آورد آمرزشِ گناهانش‌را باسمِ وَيْ خواهد یافت * (۴۴) و پِطْرُس هنوز در این سخن مي‌بود که روح‌القدس بر همه‌گيِ مستمعانِ کلام افتاد (۴۵) و ایمان‌داراني که از اهلِ خُتْنه با پِطْرُس آمده بودند حیران گردیدند که بخششِ روح‌القدس قبائل‌را نیز فرو گرفته است (۴۶) زیرا که شنیدند از آنها که بزبانهاي مختلف تکلّم مینمودند و خدارا سپاس بجا مي آوردند در آن وقت پِطْرُس گفت (۴۷) که آیا کسي تواند که منع از آب نماید که اینان که مثلِ ما روحِ مقدّس‌را یافته اند تعمید یابند (۴۸) پس حکم نمود که ایشان باسمِ خداوند تعمید یابند پس از او در خواستند که چند روزي با ایشان باشد *

(بابِ یازدهم مشتمل بر سي آيه)

(۱) پس حواریان و برادران که در یهودیّه میبودند شنیدند که قبائل نیز کلامِ خدارا پذیرفته اند (۲) چون پِطْرُس به اُورِشَلیمْ رسید اهلِ ختنه با وَيَ معارضه نموده (۳) گفتند که تو با جماعتِ نامختونان بر آمدي و با آنها نان خوردي (۴) پِطْرُس شروع نموده بر حَسَبِ ترتیب بیان فرموده گفت * (۵) من در شهرِ یوپّه در دعا می‌بودم که در عالَمِ رؤیت دیدم که قِسمِ ظرفي چون چادرِ بزرگي که چهار گوشه‌اَش از آسمان آویخته بود نازل شده تا آنکه بمن رسید (۶) چون نگریستم و ملاحظه نمودم بهائمِ زمین و حیوانات و حشراتِ ارض و پرنده‌گانِ هوارا دیدم (۷) و آوازي‌را شنیدم که گفت مرا اي پِطْرُس برخیز ذبح کن و بخور (۸) من گفتم هرگز خداوندا زانرو که گاهي هیچ چیزِ حرام یا ناپاك بدهنَم داخل نشد (۹) بارِ دیگر آوازي از آسمان آمد که آنچه‌را خدا پاك کرده است تو آنرا حرام مخوان (۱۰) این مقدّمه سه بار واقع شد و باز همه بسوي آسمان کَشیده شد (۱۱) که اینك در همانَدم سه نفر که از قَیْصَریّه که بنزدِ من فرستاده شده بودند بخانهٔ که من در آن بودم وارد شدند (۱۲) و روح مرا فرمود که بدونِ تشکیك بهمراهِ ایشان روانه شوم و این شش برادر نیز با من روان شدند تا بخانهٔ آن شخص داخل شدیم (۱۳) و او مارا آگاهي بخشید که چه سان فرشته‌را در خانهٔ خود دیده بود که ایستاده وَیرا گفت که آدمي چندرا به یُوپّه بفرست و شِمْعُونْ‌را که به پِطْرُس ملقّب است طلب نما (۱۴) و او سخني چند بتو خواهد گفت که بسببِ آنها تو و همهٔ خاندانِ تو نجات خواهید یافت (۱۵) و چون شروع بتکلّم نمودم روح‌القُدس بر آنها نازل شد چنانکه نخست بر ما (۱۶) و مرا کلامِ خداوند بخاطر رسید که چه سان فرمود که یَحْیَي بآب غسل داد و شما بروح‌القُدس غسل خواهید یافت (۱۷) پس چون خدا این موهبت‌را چنان داد بایشان که بما که بر عیسيِٰ مسیح خداوند ایمان آوردیم من کِه بودم

که توانم خدارا منع نمود (۱۸) پس آنها اینرا شنیده مطمئن شدند و خدارا سپاس نموده گفتند که بیشك که خدا بقبائل نیز توبهٔ حیات بخش‌را کرامت کرده است * (۱۹) و آنانی که بعلّتِ اذیّتی که در هنگامهٔ اِستِفان بر پا شد پریشان شدند تا به فینیقی و قُپرس و اَنطاکیّه عبور نمودند و به هیچ کس جز یهودیان بآن کلام گفتگو نمی‌نمودند (۲۰) و بعضی از آنها قُپرسی و قیروانی بودند که به اَنطاکیّه رسیده با یهودیانِ یونان گفتگو مینمودند و مژدهٔ خداوند عیسیٰ‌را میدادند (۲۱) و دستِ خداوند با ایشان بوده جمعِ بسیاری ایمان آوردند و بسوی خداوند برگشت نمودند (۲۲) و این خبر بسمعِ کلیسیای اورشلیمی رسیده ایشان بَرنابا‌س‌را مقرّر کردند که تا به اَنطاکیّه عبور نماید (۲۳) و او چون رسید و توفیقِ خدارا مشاهده نمود خوشوقت شده همه‌را نصیحت کرد که به نیّتِ دل با خداوند پایدار بمانند (۲۴) زانرو که مردِ نیك‌نهاد و پُر از روح‌القدس و ایمان بود و چندی مردم نیز بایمان بخداوند مزید شدند * (۲۵) و بَرنابا‌س به تَرسُس در جستجوی سولُس رفته (۲۶) اورا یافته به اَنطاکیّه آورد و ایشان مدّتِ یك سال در کلیسیا باهم میبودند و خلقِ بسیاری‌را می‌آموختند و نخست شاگردان در اَنطاکیّه مسیحی خوانده میشدند * (۲۷) و در آن ایّام اخبار دهندهٔ چند از اورشلیم به اَنطاکیّه آمدند (۲۸) و یکی از آنها که مسمّیٰ به اَگَبُس بود برخاسته به اعلامِ روح بیان نمود که قحطِ عظیمی بر همه‌کیِ روی زمین خواهد شد و آن در زمانِ قِلودیُس قیصر بوقوع پیوست (۲۹) و شاگردان عزم بستند که هر یك بحسبِ مقدورِ خود هدیّهٔ بخدمتِ برادرانِ ساکنِ یهودیّه بفرستند (۳۰) پس این چنین نموده بدستِ بَرنابا‌س و سولُس فرستادند بآن بزرگان *

(بابِ دوازدهم مشتمل بر بیست و پنج آیه)

(۱) و در این اوقات هیرودیس سلطان دستِ تطاول کُشوده تا بعضی از اهلِ کلیسیارا بیازارد (۲) و یعقوبِ برادرِ یوحنّارا بشمشیر قتل نمود * (۳) و چون

یافت که این حرکت یهودرا پسند می‌افتد پس در آن مبالغه نموده پطرس‌را نیز بچنگ آورد و آن ایّام عید فطیر بود (۴) پس اورا مقیّد نموده در حبس انداخته و چهار دستهٔ سپاهی‌را مقرّر فرمود که اورا پاسبانی نمایند و می‌خواست که بعد از فصح اورا از جهت خلق بیرون آورد (۵) پطرس‌را در زندان نگاه داشتند و در کلیسیا بجهت او نزد خدا دائم دعا می‌نمودند * (۶) و در شبی که هیرودیس قصد بیرون آوردنش داشت پطرس در میان دو سپاهی خفته بود و بدو زنجیر بسته شده بود و کشیکچیان در بیرون دروازهٔ زندان بمحافظت مشغول بودند (۷) که ناگاه فرشتهٔ خداوند نازل شده که نوری در عمارت درخشید و به پهلوی پطرس زده اورا بیدار نموده گفت زود برخیز و زنجیرها از دستهای او فرو ریخت (۸) و آن فرشته ویرا گفت که کمربند و نعلین‌را بپوش چون پوشید باز گفت که جامهٔ خودرا نیز بپوش و بعقب من بیا (۹) پس بیرون شتافته بعقب وی روان شد و نمیدانست که آنچه با فرشته می‌نماید واقعیّت دارد زیرا که گمان داشت که در خواب می‌دید (۱۰) پس ایشان از کشیك اوّل و دویم گذشته تا بدروازهٔ آهنی که بطرف شهر است رسیدند و آن از پیش خود در پیش آنها باز شده بیرون رفتند و بقدر یك کوچه راه رفتند که آن فرشته در ساعت از وی نهان گردید (۱۱) پطرس با خود آمده گفت حالا بتحقیق یافتم که خداوند فرشتهٔ خودرا فرستاد و مرا از دست هیرودیس و همهٔ منتظرین قوم یهود رهانید * (۱۲) و چنان دید که بخانهٔ مریم مادر یوحنّائی که ملقّب به مرقس است درآید و در آنجا بعضی جمع آمده دعاکنان می‌بودند (۱۳) چون پطرس دررا کوفت کنیزی که نام وی رودا بود آمده که در خفا بشنود (۱۴) چون آواز پطرس‌را شناخت بعلّت خوشوقتی دررا نگشاده بدرون شتافته اخبار نمود که پطرس است که بر در ایستاده است (۱۵) ویرا گفتند که دیوانهٔ پس او اصرار نموده که همین است گفتند شاید که فرشتهٔ

او باشد (۱۶) و پِطْرُسْ مدّتي دَرْرا میکوبید پس ایشان دَرْرا باز کرده اورا دیده متحیّر شدند (۱۷) و او بدست آنهارا اشاره نمود که خاموش باشید و بیان فرمود که چگونه خداوند اورا از زندان نجات داد و گفت که یَعْقُوبْ و برادرانرا از این خبر آگاهي دهید و خود بیرون رفته بجاي دیگر روان شد * (۱۸) و چون صبح گردید اضطرابِ کثیري در میانِ سپاهیان پدید آمد که آیا پِطْرُسْرا چه شد (۱۹) و هِیرُودِیسْ اورا تفحّص نموده نیافت و کشیکچیانرا مواخذه نموده حکم بر قتلِ ایشان نمود امّا او از یِهُودِیَّه بقَیْصَرِیَّه آمده در آنجا اوقاترا بسر مي بُرد * (۲۰) و چون هِیرُودِیسْ بر اهلِ صُور و صِیدُونْ خشمناك بود پس ایشان یك دل شده نزدِ وَيْ حاضر شده بودند و بِلاَسْتُسْرا که بر خوابگاهِ مَلِكْ معیّن بود بر اصلاحِ امر ترغیب مي‌نمودند زیرا که مُلكِ ایشان از مُلكِ او رونق مي‌پذیرفت (۲۱) و در روزِ معیّني هِیرُودِیسْ لباسِ شاهانه پوشیده و بر تختِ سلطنت نشسته با ایشان تکلّم مےنمود (۲۲) و خلق فریاد مي‌نمودند که این آوازِ خدا است نه آوازِ انسان (۲۳) و در ساعت فرشتهٔ خداوند اورا زد زیرا که خدارا تمجید نه نمود و شپش بدنشرا خورده تا مُرد * (۲۴) و کلامِ خدا ترّقي نموده و زیاد شد (۲۵) و بَرْنَابَاسْ و سَوْلُسْ خدمتِ هدایارا تمام نموده از اُورشَلِیمْ مراجعت نمودند و یُوحَنّارا که ملقّب بمَرْقُسْ بود بهمراهِ خود گرفتند *

(بابِ سیزدهم مشتمل بر پنجاه و دو آیه)

(۱) و بودند در کلِیسیاي اَنْطَاکِیَّه اخبار دهنده و معلّمِ چند چون بَرْنَابَاسْ و شِمْعُونْ که به نِیگِرْ مسمّي بود و لُوقِیُوسِ قِیرَوانِي و مَنَائِنِ برادرِ رضاعيِ هِیرُودِیسِ رئیسِ ربع و سَوْلُسْ (۲) و در اواني که ایشان خداوندرا خدمت مینمودند و روزه میگرفتند روح‌القُدس فرمود که جدا سازید بَرْنَابَاسْ و سَوْلُسْرا بجهتِ من براي آن کاري که ایشانرا براي آن خوانده ام (۳) پس ایشان روزه گرفته و دعا نموده دستهارا بر آنها نهاده آنهارا مرخّص ساختند * (۴) پس

چون فرستاد ایشان‌را روح‌القدس به سِلُوقِیَّه رفتند و از آنجا تا به قُبرُسِ جزیرهٔ بر دریا رفتند (۵) و به سَلَمِین رسیده در مجامعِ یهود بکلام خدا ندا میکردند و خادم مي‌بود ایشان‌را یُوحَنّا (۶) و در آن جزیره تا به پافس رفتند یهودي‌را دیدند که ساحر و پیغمبرِ دروغ‌گو مي‌بود و اسمِ او بَرِیسوع بود (۷) با وزیرِ سِرگِیُوس پولُس که مردي صاحبِ فهم بود مي‌بود همان شخص بَرنابا‌س و سولس‌را طلب نموده خواست که کلامِ خدارا استماع نماید (۸) و ایشان‌را مخالفت نمود اِلِیماس آن ساحر که همین است ترجمهٔ اسمِ آن و خواست که وزیررا از ایمان منحرف گرداند (۹) و سولس همان پولس که از روح‌القدس مملّو بود در او نگریسته (۱۰) گفت اي که پُري تو از همهٔ غشها و هر نوع مکري اي فرزندِ شیطان و دشمنِ هر نوع راستي آیا باز نخواهي ایستاد از منحرف کردنِ راهِ راستِ خداوند (۱۱) الحال به بین که دستِ خداوند بر تُست و تو کور خواهي شد و تا مدّتي آفتاب‌را نخواهی دید و در ساعت ظلمت و تاریکي بر وَي افتاده و دَور میزد و دستگیري‌را مي‌جُست (۱۲) چون وزیر این مقدّمه‌را ملاحظه نموده از تعلیمِ خداوند متحیّر شده ایمان آورد * (۱۳) و پولس و مصاحبانَش از پافس روان شده تا به پِرگهٔ پَمفُولِیَّه آمدند و یُوحَنّا از آنها جدا شده بسوي اُورِشَلِیم مراجعت نمود * (۱۴) و آنها از پِرگَه عبور نموده به اَنطاکِیّهٔ پِسِدِیَّه رسیدند و در روزِ سَبَت بمجمع درآمده بنشستند (۱۵) و بعد از تلاوتِ توریة و کُتُبِ انبیا رؤساي مجمع نـزدِ ایشان فرستاده گفتند اي برادران اگر سخن نصیحتي براي مردم دارید بیان کنید * (۱۶) پولس برخاسته و بدستِ خود اشاره نموده گفت اي مردانِ اِسرائیلي و مردمانِ خداترس بشنوید (۱۷) خدای این قومِ اِسرائیل پدرانِ مارا برگزید و این قوم‌را در غُربت در زمینِ مِصر بلند کرد و بدستهاي بلند آنهارا از آنجا بیرون آورد (۱۸) و قریبِ بمدّتِ چهل سال آنهارا در دشت برداشت نمود (۱۹) و هفت طائفه‌را در زمینِ کِنعَن تباه نموده زمینِ آنهارا بایشان

قِسمت نمود (۲۰) و بعد از این داد ایشان‌را حُکّام در مدّتِ چهارصد و پنجاه سال تا زمانِ شِمُوئِیلِ پیغمبر (۲۱) در آن ایّام خواستند پادشاهی‌را پس خدا شاؤُلِ اِبنِ قِیشْ از طائفهٔ بنِ یَمِینْ‌را بایشان داد که چهل سال پادشاهی نمود (۲۲) پس اورا از ایشان گرفته داؤُدْرا بر ایشان پادشاه نمود و برای او این شهادت‌را داد که یافته ام داؤُدِ اِبنِ یِشَیْ‌را مردی موافقِ طبعَم که جمیعِ خواهشهای مرا بجا خواهد آورد (۲۳) و از نسلِ همین شخص خدا بر حَسَبِ وعده بجهةِ اِسْرائیلْ نجات دهنده‌را مبعوث نموده است یعنی عیسی (۲۴) بعد از آنکه یَحْیِی پیش از آمدنَش همه‌گیِ قومِ اِسْرائیلْ‌را ندا بغسلِ توبه داده بود * (۲۵) و چون یَحْیِی دَورِ خودرا بانجام رسانید گفت که شما در بارهٔ من چه مظنّه می‌نمائید من آن نیستم بلکه اینک کسی بعد از من می‌آید که من لائقِ آن نیستم که دوالِ نعلینَش‌را از پایهایَش گُشایم (۲۶) ای برادران و ای ابنای دودمانِ اِبْرٰاهِیمْ و اشخاصی که در میانِ شما خدا ترسید کلامِ این نجات بشما فرستاده شده است (۲۷) زیرا که ساکنانِ اُورشَلِیمْ و بزرگانِ‌شان از آنجا که نشناختند اورا و نه اقوالِ پیغمبرانی‌را که هر سَبّت می‌خوانند حکم بقتلَش نموده تمامی‌را کامل گردانیدند (۲۸) و با وجودی که هیچ سببِ قتل در وَیْ نیافتند از پِیلاطُسْ خواستند که اورا بکُشد (۲۹) و چون تمامیِ آن چیزهائی‌را که در بارهٔ او نوشته شده بود کامل کردند اورا از دار بزیر آورده در قبر گذاشتند (۳۰) پس خدا اورا از میانِ مرده‌گان برخیزانید (۳۱) و او در اکثری از روزها بر آنانی که از جَلِیلْ تا به اُورشَلِیمْ همراهانِ او بودند ظاهر گشت و ایشان شاهدانِ او در پیشِ مردم می‌باشند (۳۲) و ما این مژده‌را بشما میدهیم که آن وعده‌را که بپدرانِ ما کرده شده بود (۳۳) آن‌را خدا برای ما که فرزندانِ آنها هستیم کامل نموده است که عیسی‌را برخیزانیده است چنانچه در مزمورِ دویم مرقوم است که تو فرزندِ منی ومن امروز تورا تولید نمودم (۳۴) و فرموده است در بیانِ

آنکه اورا از مردهگان برخیزانید تا آنکه بعد از آن بسوي فساد رو نه نماید که من بشما خواهم داد حقوقِ ثابتهٔ داوُدرا (۳۵) و باین مضمون در مقامِ دیگر میگوید که تو برگزیدهٔ خودرا نخواهي گذاشت که فسادرا به بیند (۳۶) زیرا که داوُد در طبقهٔ خود مشیّتِ خدارا اطاعت فرمود و مُرد و به پدرانِ خود ملحق شد و دید فسادرا (۳۷) و امّا آن کس‌را که خدا برخیزانید فسادرا ندید * (۳۸) پس اي برادران معلوم باد شمارا که بوساطتِ این کس بشما به آمرزشِ گناهان خبر داده ميشود (۳۹) و هر چیزرا که در شریعتِ موسي شما از آن نتوانستید عادل شمرده شد بوساطتِ این شخص هر کس که ایمان آورد عادل شمرده خواهد گردید (۴۰) پس احتیاط کنید که مبادا آنچه در کُتُبِ پیغمبران مرقوم است بر شما واقع شود (۴۱) که ملاحظه نمائید اي تحقیر کنندهگان و تعجّب نمائید و نابود شوید زیرا که من در ایّامِ شما کاري میکنم که شما باور نه نمائید هرگاه آنرا کسي از براي شما روایت نماید * (۴۲) چون یهودیان از مجمع بیرون رفتند قبائل از ایشان سؤال نمودند که این کلام در سبّتِ دیگر نیز بآنها گفته شود (۴۳) و چون از مجمع برخاستند بسیاري از یهودیان و یهودیانِ جدید بعقبِ پولس و برناباس رفتند و آنها با ایشان تکلّم نموده آنهارا پند میدادند که در توفیقِ خدا ثابت قدم باشند (۴۴) و در سبّتِ دیگر قریب بتمامِ شهر جمع آمدند که کلامِ خدارا استماع نمایند (۴۵) چون یهودیان طوائف‌را ملاحظه نمودند پُر از حسد گردیده اقوالِ پولس‌را مخالفت کردند و بمخالفت ناسزا میگفتند (۴۶) و پولس و برناباس با جرأت گفتند که واجب بود که کلامِ خدا نخستین بشما القا شود لیکن چون شما آنرا دور میکنید و حکم مي‌نمائید بر خود که شایستهٔ حیاتِ ابدي نیستید الحال بسوي قبائل میگردیم (۴۷) زیرا که خداوند بهمین طور مارا فرمود که من تورا مقرّر کردم که نورِ قبائل شوي و تا به اقصاي زمین سببِ نجات گردي * (۴۸) و قبائل از شنیدنِ این

سخنان مسرور شده کلامِ خدارا تحسین کردند و چندي که مستعدِ حیاتِ جاوید شده بودند ایمان آوردند (۴۹) و در تمامي‌ء آن مملکت کلامِ خداوند جاري شد (۵۰) و یِهودیانْ زنانِ خداپرستِ متشخّص و بزرگانِ شهررا ترغیب نموده ایشان‌را بمعارضه با پُولُس و بَرنَاباسْ بر انگیختند و آنهارا از سرحدّاتِ خود بیرون راندند (۵۱) ایشان خاکِ پایهاي خودرا بر ایشان تکانیده به اِیقُونِیونْ در آمدند (۵۲) و شاگردان پُر از سرور و روحُ‌القُدس بودند *

(بابِ چهاردهم مشتمل بر بیست و هشت آیه)

(۱) و در اِیقُونِیونْ چنین اتّفاق افتاد که آنها بمجمعِ یِهودیانْ باتّفاق در آمده بنوعي تکلّم نمودند که جمعِ کثیري از یِهودیانْ و یُونانیانْ ایمان آوردند (۲) امّا یِهودیاني که ایمان نمي‌پذیرفتند دلهاي قبائل‌را اغوا نموده برانگیختند که بدي نمایند با برادران (۳) پس مدّتِ مدیدي بدین منوال در آنجا ماندند و بي‌پروا در حقّ خداوند تکلّم مینمودند و او بجهةِ فضلِ کلامِ خود شهادت میداد و بخشید ایشان‌را اینکه امورِ عجیبه و غریبه از دستِ ایشان بظهور رسد (۴) و مردمِ شهر دو فرقه شده بعضي با یِهودیانْ بودند و بعضي با حواریان (۵) و چون قبائل و یِهودیانْ با بزرگانِ ایشان هنگامه بر پا نمودند که ایشان‌را خفیف نموده سنگسار نمایند (۶) آنها از این مقدّمه آگاه گشته بسوي شهرهاي مرزوبومِ لُکاُونِیّه بشهرِ لِسْطِرَه و شهرِ دِرْبِه و اطرافِ آنها فرار نمودند (۷) و در آنجاها پیوسته آن خبرِ خوش‌را رسانیدند * (۸) و بود در لِسْطِرَه مردي که پایهاي او ضعیف شده بود و دائم نشسته و از شکمِ مادرش شل آمده که گاهي راه نرفته بود (۹) این کس کلامِ پُولُس‌را خود شنیده و او در ويْ نگریسته دریافت که در او است ایمان که رستگار شود (۱۰) پس بآوازِ بلند گفت که بر پایهاي خود راست برخیز پس او از جا جِسْته روان شد (۱۱) چون طوائف آنچه پُولُس نمود ملاحظه نمودند بآوازِ بلند در لغتِ لُکاُونِي گفتند که خدایان صورتِ انسان گرفته بنزدِ ما پائین آمدند

(۱۲) و بَرْنَاباسْ‌را به مُشْتَرِي مسمّي نمودند و پَوْلُسْ‌را به عَطارِدْ زيرا که او در کلام مقدّم بود (۱۳) و چون مُشْتَرِي پيشواي شهرِ آنها بود کاهنَش گاوهاي نر و شاخ‌بندهارا بدروازه‌ها آورده با طوائف خواستند که ذبح نمايند (۱۴) چون بَرْنَاباسْ و پَوْلُسْ آن دو رسول اين‌را شنيده رختهاي خودرا دريده در ميانِ آنها افتاده فرياد مي‌نمودند (۱۵) و گفتند که اي مردان شما چرا چنين مي‌کنيد ما هم چون شما انسان هستيم و حِسّ داريم و نصيحت مينمائيم شمارا که از اين راهِ باطل برگرديد بسوي خداي زندهٔ که آسمان و زمين و دريا و هر آنچه در آنهاست آفريد (۱۶) و او در طبقاتِ سلف وا گذاشت همه‌گيِ قبائل‌را که در طُرُقِ خويشتن رفتار نمايند (۱۷) و با وجودِ اين خودرا نگذاشت بي‌شهادت زيرا که احسان مينمود که از آسمان باران بجهةِ ما ميفرستاد و فصولِ ميوه‌آور ميداد و دلهاي مارا از غذا و خوشنودي مملوّ مي‌نمود (۱۸) و باين مکالمات طوائف‌را از ذبح کردن نزدِ آنها بزحمتِ بسيار منع مينمودند * (۱۹) و يهُودي چند از اَنطاکِيَّه و اِيقُونِيُونْ آمده طوائف‌را برانگيختند که پَوْلُسْ‌را سنگسار نموده از شهرَش بيرون کَشيدند بحيثيّتي که مظنّه ميداشتند که مرده است (۲۰) و چون شاگردان بدَوْرِ او جمع شدند برخاسته بشهر در آمد * و بامدادان با بَرْنَاباسْ بشهرِ دِرْبِه روان شد (۲۱) و در آن شهر مژده ميدادند و شاگردانِ چند حاصل نموده به لِسْطِرَه و اِيقُونِيُونْ و اَنطاکِيَّه مراجعت نمودند (۲۲) و دلهاي شاگردان‌را استوار مي‌نمودند و پند ميدادند که در ايمان مقاومت نمايند و اينکه از مصائبِ بي‌شمار سزاوار است که بملکوتِ خدا داخل شويم (۲۳) و چون کشيشان‌را بجهةِ آنها در هر کِليسيا مقرّر کرده بودند و دعا و روزه نموده آنهارا بخداوندي که بر او ايمان آورده بودند سپردند (۲۴) و از پِسِدِيَّه گذشته به پَمْفُولِيَّه آمدند (۲۵) و در پِرْگَه کلام‌را گفتند و به اَتَّلِيَه آمدند (۲۶) و از آنجا بر دريا به اَنطاکِيَّه رفتند و آنجائي است که براي آن کار که کامل کردند بتوفيقِ خدا سپرده شدند *

(۲۷) چون داخل شدند اهلِ کلیسیاارا طلب نموده بآنچه خدا با ایشان نموده بود خبر دادند و اینکه فتحِ بابِ ایمان‌را بجهةِ قبائل نمود (۲۸) و در آنجا مدّتِ مدیدي با شاگردان بسر بردند *

(باب پانزدهم مشتمل بر چهل و یك آیه)

(۱) تني چند از یهودیّه آمده برادران‌را تعلیم میدادند که هرگاه شما بر حَسَبِ آئینِ موسي ختنه نه نمائید ممکن نیست که نجات یابید (۲) پس چون نزاع و مباحثهٔ بسیاري میانهٔ پولس و برنّاباس با آنها واقع شد قرار دادند که پولس و برنّاباس و تني چند از آنها براي تحقیقِ این مسئله نزدِ حواریان و کشیشان که در اورشلیم بودند بروند (۳) پس کلیسیا ایشان‌را بدرقه نموده از فینیقي و شومرون گذشتند و برگشتنِ قبائل‌را تبئین مینمودند و سرورِ وافر میدادند بهمه‌گيِ برادران (۴) و چون به اورشلیم رسیدند پذیرفتند ایشان‌را کلیسیا و حواریان و کشیشان و آنها بآنچه خداوند بآنها کرده بود خبر دادند (۵) پس تني چند از طائفهٔ فریسیان که ایمان آورده بودند برخاسته گفتند که آنهارا باید ختنه نمود و حکماً باید که شریعتِ موسي‌را نگاه دارند * (۶) پس حواریان و کشیشان جمع آمدند که در این خصوص فکري نمایند (۷) چون مباحثهٔ بسیار واقع شد پطرس برخاسته گفت اي برادران شما میدانید که از آوانِ قبل خدا از میانهٔ ما مرا برگزید که قبائل از زبانِ من کلامِ مژده‌را بشنوند و ایمان بیآورند (۸) و خداي عارف‌القلوب آنهارا برهان داده است زآنرو که روح‌القدس‌را بآنها داده است چنانچه بما (۹) و در میانِ ما و آنها مطلقا تفاوت نگذاشته است زانرو که دلهاي آنهارا بایمان مصفّي نموده است (۱۰) پس حال چرا خدارا تجربه مي‌نمائید که طوقي بر گردنِ شاگردان گذارید که نه پدرانِ ما و نه ما متحمّل توانستیم شد (۱۱) و حال آنکه اعتقاد داریم که بمحضِ فضلِ خداوند عیسيِ مسیح نجات خواهیم یافت چنانچه ایشان نیز * (۱۲) و همه‌گيِ گروه خاموش بودند

و مي‌شنيدند از پَوْلُسْ و بَرْنَابَاسْ كه بيان ميكردند از عجائب و غرائبي كه خدا درميانِ قبائل بوساطتِ آنها بظهور رسانيده بود * (۱۳) چون ايشان خاموش شدند يَعْقُوبْ آغازِ سخن نمود كه اي برادران بشنويد از من (۱۴) كه شِمْعُونْ بيان نمود كه خدا نخست چه سان توجّه فرموده است كه بگيرد از قبائل قومي‌را منسوب باسمَش (۱۵) و متّفق است بر اين كلامِ پيغمبران چنانچه نگارش يافته است (۱٦) كه بعد از اين برخواهم گرديد و مسكنِ منهدمِ داؤُدرا خواهم ساخت و مكانهاي ويرانِ آن‌را بنا خواهم كرد و اورا درست خواهم نمود (۱۷) تا كه ما بقيء مردم و همهء قبائل كه اسمِ من بر آنها خوانده شده است بجويند خداوندرا و اين است فرمانِ خداوند كه تماميء آن چيزهارا بجا مي‌آورد (۱۸) و از ايّامِ قديم معروف است خدارا مجموعِ افعالَش (۱۹) پس رأي من اين است كه آن كسانيرا كه از ميانِ قبائل بخداوند برگرديده اند زحمت ندهيم (۲۰) مگر آنكه بگوئيم آنهارا كه از آلوده‌گيء بُتها و زنا و خفه شده و خون بپرهيزند (۲۱) زيرا كه مُوسيِ از طبقاتِ سلف درهر شهر اشخاصي‌را دارد كه ندا باو ميكنند زيرا كه هر سَبَت مي‌خوانند اورا در مجامع (۲۲) آنگاه حواريان و كشيشان و مجموعِ كِلِيسيارا پسند افتاد كه چند نفررا از خود برگزيده با پَوْلُسْ و بَرْنَابَاسْ به اَنْطَاكِيَّه روانه نمايند يعني يِهُوداَه كه بَرْسَبَاسْ ملقّب بود و سِيلاَسْ‌را كه درميانِ برادران مردانِ مكرّم بودند (۲۳) و نوشتند چيزي باين معني بدستِ ايشان كه از حواريان و كشيشان و برادران برادران‌را كه در اَنْطَاكِيَّه و شَامْ و قِلِقِيَّه از قبائل هستند سلام باد (۲۴) و چون شنيديم كه بعضي از قبلِ ما آمده و بسخنانِ چند شمارا مشوّش و دلهاي شمارا مضطرب نموده اند بسببِ تأكيدِ خُتنه و حفظِ شريعت و حال آنكه ما نگفته ايم (۲۵) لهذا مارا كلاّ پسند افتاد كه چند مردرا اختيار نموده با محبوبهاي خود برنَابَاسْ و پولَس بر شما بگماريم (۲٦) اين كساني هستند كه جانهاي خودرا در راه اسم خديو ما عيسيء مسيح

گذاشته اند (۲۷) خلاصه يِهُوداْه و سِيلاْسْرا فرستاده ايم و ايشان نيز باين چيزها خود خبر خواهند داد (۲۸) كه روحِ‌القُدس و مارا اختيار افتاد كه ديگر باري بر شما نگذاريم مگر اين ضروريات (۲۹) پرهيز نمودن از قربانيهاي بُت‌ها و خون و خفه شده و زنا چنانچه از اينها خودرا محفوظ داريد به نيكوئي خواهيد پرداخت و السّلام * (۳۰) پس ايشان مرخّص شده به اَنْطاْكِيَّه آمدند و همه‌را جمع نموده نامه‌را تسليم نمودند (۳۱) و ايشان مطالعه نموده ازاين فرمايش مسرور شدند (۳۲) و يِهُوداْه و سِيلاْس چون ايشان نيز اخبار دهنده‌گان مي بودند برادران‌را بسخنهاي بسيار پند داده استوار نمودند (۳۳) و مدّتي در آنجا بسر بُردند و از برادران بسلامت مرخّص شده بنزدِ حواريان مراجعت نمودند (۳۴) و سِيلاْس خواهش نمود كه در آنجا توقّف نمايد (۳۵) و پَوْلُس و بَرْناْباْس در اَنْطاْكِيَّه اوقات ميگذرانيدند و با بسياري ديگر تعليم ميدادند و مژده‌ء كلامِ خداوندرا ميرسانيدند * (۳۶) و بعد از چندي پَوْلُس بَرْناْباْس‌را گفت برگرديم و در هر شهري كه در آنجا بكلامِ خداوند خبر داديم به برادرانِ خود بگذريم و به بينيم كه ايشان چون مي باشند (۳۷) و بَرْناْباْس چنان مصلحت ديد كه يُوحَنّاْرا كه مسمّي به مَرْقُس بود با خود همراه گيرد (۳۸) و پَوْلُس‌را اين اراده بود كه شخصي كه از پَمْفُولِيَّه از ايشان جدا شد و بجهتِ آن كار بهمراهِ آنها نيآمد نبايد با خود برداشت (۳۹) پس در ميانه ناخوشي پيدا شده بنهجي كه از يكديگر جدا گرديدند پس بَرْناْباْس مَرْقُس‌را برداشته به قُبْرُس روان گرديد (۴۰) و پَوْلُس سِيلاْس‌را اختيار نموده و برادران اورا بتوفيقِ خدا سپرده روان شد * (۴۱) و از ميانِ شاْم و قِلِقِيَّه كِلِيسياْهارا استوار كنان عبور نمود

(بابِ شانزدهم مشتمل بر چهل آيه)

(۱) و تا شهرِ دِرْبِه و لِسْطِرَه رسيده در آنجا تِيمُوثِيُوس نام شاگردي پسرِ زنِ يِهُوديء مؤمن كه پدرش يُوناْني بود مي‌بود (۲) كه نزدِ برادرانِ لِسْطِراْني

و اِیقُونِیانِی نیك‌نام می‌بود (۳) این کس‌را پَوُلُس اختیار نمود که با او در راه باشد پس اورا گرفته بعلّتِ یِهُودِیانِی که در آن نواحی می‌بودند خُتنه نمود زیرا که می‌شناختند همه‌گی پدرش‌را که یُونانی بود (۴) و از شهری که عبور می‌نمودند آن احکامی‌را که حواریان و کشیشانِ اُورِشَلِیمی مقرّر داشتند بایشان می‌سپردند که محافظت نمایند (۵) پس کَلِیسیاها در ایمان استوار میشدند و هر روز بر تعداد ایشان می‌افزود * (۶) پس ایشان از فِرِگِیَّه و مرزوبومِ گَلَتِیَّه عبور نمودند و روحُ‌القُدس آنهارا منع کرد که در آسِیَه اظهارِ کلام‌را نه نمایند (۷) پس به مُوسِیَّه رسیدند و سعی نمودند که به بِطِینِیَّه بروند لیکن روح آنهارا مرخّص نفرمود (۸) پس از دامنهٔ مُوسِیَّه عبور نموده به تِرُوَاس آمدند (۹) و در شب در عالَمِ رؤیا پَوُلُس‌را آشکارا شد که مردی مَقِدُونِی ایستاده و از او استدعاکنان میگفت که تا بمَقِدُونِیَّه گذر کن و مارا مدد کن (۱۰) چون این رؤیارا دید همان لحظه در تفحّص بودیم که بمَقِدُونِیَّه برویم زیرا که نتیجه گرفتیم که خداوند مارا خوانده است که مژده‌را بآنها برسانیم * (۱۱) پس از تِرُوَاس برداشته براهِ راست تا به سَمُتْرَاکِی رسیدیم و روزِ دیگر به نِیاپُلِس در آمدیم (۱۲) و از آنجا به فِیلِپِّی که اوّل شهر از آن محال از مَقِدُونِیَّه و مسکنِ مسافران است در آمده چند روزی در آنجا بسر بُردیم (۱۳) و در روزِ شنبه از شهر بیرون رفته بر لبِ رودخانه جائی که رسمِ نماز بود نشستیم و با آن زنانی که با هم جمع آمده بودند تکلّم می‌نمودیم (۱۴) که زنی لُودِیَّه نام سرخاب فروش که از شهرِ ثَاطِیرَه و خداپرست بود می‌شنید و خداوند قلبِ اورا کُشاده تا گفتهای پَوُلُس‌را اعتنا نمود (۱۵) و چون تعمید یافتند او و خاندانِ او نیز استدعا نمود و گفت که اگر شمارا یقین است که من بخداوند ایمان آورده ام پس بخانهٔ من در آمده قرار بگیرید پس مارا به اصرار بخانه‌اش بُرد * (۱۶) از اتّفاقات در وقتی که به نمازخانه میرفتیم کنیزکی که روحِ خبر دهنده در او بود و از علمِ غیب بجهةِ مالکانش مبلغی

نفع پیدا مینمود مارا دو چار شدهٔ (۱۷) آن زن بعقبِ پولس و ما افتادهٔ
فریاد میکرد و میگفت که این اشخاص بندهگانِ خدای تعالی هستند و مارا
براهِ نجات آگاهی میبخشند (۱۸) و این عملرا روزهای بسیار مینمود پولس
بهم برآمدهٔ برگشت و بروح گفت که من تورا میفرمایم باسمِ عیسیٰء مسیح
که از او بیرون آئی و او در همان وقت بیرون شد * (۱۹) چون مالکانش
ملاحظه نمودند که امیدگاهِ نفعِ ایشان رفته است پولس و بسیلاسرا گرفته
ببازار بنزدِ حُکّام بُردند (۲۰) و آنهارا بنزدِ سرداران بردهٔ گفتند که این کسان
شهرِ مارا بسیار زحمت میدهند که یهودی هستند (۲۱) و ما را به رسومی
تعلیم مینمایند که جائز نیست مارا پذیرفتن و بجا آوردنِ آنها از آنرو که
رومی هستیم (۲۲) و خلق بر آنها جمع آمدند و سرداران رختهای ایشانرا
کندهٔ بچوب‌زدنِ ایشان امر فرمودند (۲۳) و چون چوبِ بسیاری بر آنها
زدند آنهارا بمحبس در آوردند و حارسرا امر فرمودند که آنهارا باحتیاط
تمام محافظت نماید (۲۴) آن شخص آن قدغن یافته ایشانرا بزندانِ اندرون
راندهٔ و پایهای آنهارا در کُندهٔ مضبوط نمود * (۲۵) و پولس و سیلاس در
نصفِ شب دعا و تسبیحِ خدارا مینمودند و زندانیان آنهارا گوش میدادند
(۲۶) که ناگاه زلزلهٔ عظیمی واقع شد بنهجی که اساسِ زندان بجنبش در
آمد و تمامیءِ درّها دفعتًا بازشدهٔ و قیّدهای همهگی فرو ریخت (۲۷) و زندانبان
بیدار شدهٔ دید که درّهای زندان باز شدهٔ است پس شمشیررا کشیدهٔ خواست
که خودرا بکُشد زیرا که پنداشت که زندانیان فرار نمودهٔ اند (۲۸) پولس
بآواز بلند بانگ زدهٔ گفت که خودرا ضرر مرسان که ما همه در اینجا میباشیم
(۲۹) پس روشنائیرا طلب نمودهٔ باندرون جسته پیشِ پولس و سیلاس لرزان
بر زمین افتاد (۳۰) و آنهارا بیرون آوردهٔ گفت ای خداوندان مرا چه باید
کردن که رستگار شوم (۳۱) گفتندش که بر عیسیٰء مسیح خداوند ایمان بیآور
تو و خاندانت که رستگاری خواهید یافت (۳۲) و کلامِ خداوندرا باو و همهگیء

کساني که در خانهء او بودند تلقين نمودند (۳۳) و او ايشان‌را گرفته در همان ساعتِ شب زخمهاي ايشان‌را شُسته و او و اهلِ خانهء او همه‌گي فيِ‌الفور تعميد يافتند (۳۴) و ايشان‌را به خانهء خود آورده سُفره‌را نزدِ ايشان کُشاد و خود و همهء خاندانِ او بايمانِ خدا خرّمي ميکردند * (۳۵) و چون روز گرديد سرداران يساولان‌را فرستاده امر نمودند که آن اشخاص‌را رها نما (۳۶) پس زندان‌بان باين کلام پَوْلُس‌را خبر داده که سرداران فرستاده اند که آزاد باشيد پس حالا بيرون آمده بسلامت برويد (۳۷) پَوْلُس آنهارا گفت که ني نشايد که بعد از آنکه مارا آشکارا زدند با وجودِ آنکه حجّتي بر ما تمام نکردند و مردمانِ رُومِي هستيم و بزندان انداختند حالا به پنهاني مارا بيرون بيآورند بلکه خود آمده مارا بيرون بيآورند (۳۸) پس يساولان اين خبررا بسرداران رسانيدند و ايشان چون شنيدند که رُومِي هستند ترسيدند (۳۹) پس آمدند و التماس نموده ايشان‌را بيرون آوردند و استدعا نمودند که از شهر بيرون روند (۴۰) پس ايشان از زندان بيرون آمده بنزدِ لُودِيَّه آمده و برادران‌را ملاقات نموده آنهارا پند داده روان شدند *

(بابِ هفدهم مشتمل بر سي و چهار آيه)

(۱) پس آنها از اَمْفِپِلِسْ و اَپُلُّونِيَّه عبور نموده به تِسَلُونِيقِي که در آنجا مسجدِ يِهُودِيانْ بود رسيدند (۲) آنچنانکه پَوْلُس‌را رسم بود بنزدِ ايشان آمده در سه سَبْت از کتاب با ايشان گفتگو نمود (۳) و شرح ميکرد و دليل مي‌آورد که مسيح‌را ضرور بود که کُشته گردد و از مرده‌گان برخيزد و اين عيسائي که من خبرش‌را بشما ميرسانم همان مسيح است (۴) و تني چند از ايشان قبول نموده با پَوْلُس و سِيلاسْ شريک شدند و بسياري از يُونانِيانِ خداپرست و برخي از زنانِ نجيب نيز قبول نمودند * (۵) پس يِهُودِيانِ بي‌ايمان حسد بُرده و اوباشي چند از اهلِ بازاررا با خود گرفته و فتنه برانگيخته شهررا مضطرب نمودند و بخانهء ياسُونْ آمده به ارادهء اينکه ايشان‌را بسوي خلق

كَشانـند (٦) و چون ايشانرا نيافتند ياسُونْ و تني چند از برادرانرا بنزدِ رؤساي شهر فريادكنان كَشيدند كه اين اشخاص كه زمينرا زيروزبر نموده اند حال باينجا رسيده اند (٧) و ياسُونْ آنهارا پذيرفته است و حال آنكه ايشان همه برخلافِ احكامِ قَيْصَرْ عمل مينمايند و قائل اند بآنكه پادشاهي ديگر هست كه عيسي باشد (٨) پس خلق و بزرگانِ شهركه اينرا استماع نمودند مضطرب گرديدند (٩) و از ياسُونْ و باقيءِ خلق گِرَوْ گرفته آنهارا مرخّص نمودند * (١٠) و بدونِ تعلّل در شب برادران پَوْلُسْ و سِيلاسْرا بشهرِ بِرِيَّه فرستادند و ايشان چون رسيدند بمسجدِ يِهُودِيانْ در آمدند (١١) و نجيبتر بودند خلقِ آنجا از مردمِ تِسَلُونِيقِي و با كمالِ رضامندي كلامرا پذيرفتند و كتابهارا هر روز تفتيش نمودند كه آيا چنين است يا نه (١٢) پس بسياري از آنها و جمعي از زنانِ يُونانيءِ نجيب و مردان نيز ايمان پذيرفتند (١٣) و چون يِهُودِيانِ تِسَلُونيقِيرا معلوم شد كه پَوْلُسْ در شهرِ بِرِيَّه نيز بكلامِ خدا ندا ميكند به آنجا رفته خلقرا برانگيختند (١٤) پس بي تأمّل برادران پَوْلُسْرا بسمتِ دريا روانه نمودند ليكن سِيلاسْ و تِيمُوثِيُوسْ در آنجا توقّف نمودند (١٥) و راهنمايانِ پَوْلُسْ اورا تا بشهرِ اَثِينِيَّه آورده و حكمي بجهةِ سِيلاسْ و تِيمُوثِيُوسْ گرفته كه زود بنزدِ وَيْ روانه شوند و مراجعت نمودند * (١٦) و وقتي كه پَوْلُسْ در اَثِينِيَّه در انتظارِ ايشان ميبود چون ملاحظه نمود كه شهر چه سان پُر از بُتپرستي است روحِ وَيْ متغيّر شده (١٧) پس در مجمع با يِهُودِيانْ و خداپرستان و هر روزه در بازار با اشخاصي كه ملاقات اتّفاق ميافتاد گفتگو مينمود (١٨) و تني چند از اِپِكُورِيانْ و اِسْتُوكِيانِ فِيلُسُوفْ اورا بر خورده بعضي گفتند كه اين ياوهگو چه ميخواهد بگويد و بعضي ميگفتند كه اِخبار بخدايانِ بيگانه مينمايد زيرا كه مژدهٴ عيسي و قيامترا بايشان ميداد (١٩) پس اورا برداشته بكوهِ مَرِيخ آوردند و گفتند كه آيا ما توانيم يافت كه اين تعليمِ تازهرا كه ميگوئي چه چيز است

(۲۰) زانرو که سخنهاي غريب بگوش‌هاي ما مي‌رساني پس مي‌خواهيم بيابيم که از اينها چه چيز مدّعا است (۲۱) زانرو که تماميء خلقِ اِثينِيَّه و مسافرانِ ساکنِ آنجارا جز از گفتن و شنيدنِ سخنِ تازه خوش نمي‌گذشت * (۲۲) پس پُولُس در ميانِ کوهِ مَرِيخ ايستاده گفت که اي مردانِ اَثينِيَّه من شمارا چنان مي‌بينم که در هر امر ميل به تَعَبُّد مينمائيد (۲۳) زيرا که چون مي‌گشتم و مَعبدهاي شمارا سَيْر ميکردم قربان‌گاهي‌را يافتم که در آن خداي غيرِ معروف‌را مرقوم شده بود پس آنکس که شما لاعَنْ شُعُور اورا مي‌پرستيد من شمارا بهمان اِخبار مينمايم (۲۴) خدائي که عالَم‌را و هر آنچه در آن است آفريد از آنجا که او خداوندگارِ آسمان و زمين است در مساکنِ از دست ساخته قرار نمي‌گيرد (۲۵) و نه بدستهاي مردم خدمت کرده مي‌شود که محتاج باشد بچيزي زيرا که خود بهمه‌گي حيات و نَفَس و همه چيزهارا داده است (۲۶) و از يك نوع خون تماميء اصنافِ خلق‌را آفريد تا بر جميعِ روي زمين مسکن گيرند و اوقاتِ معيَّن و حدودِ مساکنِ ايشان‌را مقرّر فرموده (۲۷) تا که خداوندرا طلب نمايند که شايد اورا بجويند و يابند و حال آنکه از هيچ کدام از ما دور نيست (۲۸) زيرا که در وَيْ ميزيئيم و حرکت مينمائيم و موجود ايم چنانچه چند نفر از شُعَراي شما نيز گفته اند که ما از نسلِ اوئيم (۲۹) پس چون از نسلِ خدا هستيم نشايد که مظنّه کنيم که طلا يا نقره يا سنگِ منقوشِ بصنعت و تخيُّلاتِ مردم شباهت با الهيَّت دارد (۳۰) خلاصةُ الحال اوقاتِ جهالت‌را خدا وا گذاشته است و همه‌گيء مردم‌را در هر جا امر بتوبه ميفرمايد (۳۱) زيرا که مقرّر فرموده است روزي‌را که در آن روز بر خلق عالَم بعدالت حکم خواهد نمود بواسطهء شخصي که اورا مقرّر کرده است و اعتقاد باو اين‌را قرار داده است که اورا از ميانِ مرده‌گان برخيزانيد * (۳۲) و چون نقلِ قيامتِ مرده‌گان‌را شنيدند بعضي استهزا نمودند و بعضي گفتند که مرتبهء ديگر اين سخنهارا از تو خواهيم

شنيد (۳۳) و باين وضع پولُس از ميانِ ايشان بيرون رفت (۳۴) و چندي ايمان آورده باو ملحق شدند كه بودند در آن ميان دِيونوسِيوسِ مُشير و زني كه دَمَرِس نام داشت و با ايشان بعضي ديگر *

(باب هجدهم مشتمل بر بيست و هشت آيه)

(۱) بعد از آن پولُس از اَثِينِيَّه برآمده به قُرِنتُس آمد (۲) و يافت در آنجا مردِ يهوديرا اَقُلا نام كه مَولَدَش پُنطُس بود و از اِيتَلِيَّه با زنش پِرِسكَّه تازه وارد شده بود زيرا كه قَلَودِيوس فرمان داده بود كه تماميء يهوديان از روم بيرون روند پس در نزدِ آنها آمد (۳) و از آنجا كه با آنها همپيشه بود كه خيمه‌دوزي باشد بنزدِ آنها مانده مشغول بكار گرديد (۴) و در مجمع هر سَبت سخن ميگفت و يهوديان و يونانيانرا مائل مي‌ساخت (۵) و چون سِيلاس و تيموثيوس از مَقدونِيَّه رسيدند پولُس جان‌فشاني نموده نزدِ يهوديان باستدلال گفتگو ميكرد كه عيسي مسيح است * (۶) و از آنجا كه ايشان مخالفت مي‌نمودند و كفر ميگفتند او دامنرا بر ايشان افشانده گفت كه خونِ شما بگردنِ شما باد من از اين پاكم بعد از اين بنزدِ قبائل خواهم رفت (۷) و از آنجا نقلِ مكان نموده در خانهء شخصي يوسطُس نام خداپرست كه خانه‌اَش متّصل بمجمع بود رفت (۸) و رئيسِ مجمع كه كِرِسپُس نام داشت با همه‌گيء خاندانِ خود برخداوند ايمان آورد و بسياري از قُرِنتِيان كه اينرا شنيدند ايمان آورده تعميد يافتند (۹) و خداوند در شب در عالمِ رؤيا پولُسرا فرمود كه مترس بلكه حرف‌زنان باش و خاموش منشين (۱۰) زيرا كه من با تو ام و هيچ كسرا برتو دستي نخواهد بود كه با تو خصومت نمايد زيرا كه قوم من در اين شهر بسيار اند (۱۱) پس مدتِ يك سال و شش ماه در ميانِ آنها تعليم‌دهان بكلامِ خدا توقّف نمود * (۱۲) و هنگامي كه گَلّيون وزيرِ اَخائِيَّه بود يهوديان بهيأتِ اجتماعى بر پولُس هجوم آورده اورا بمحكمه آوردند (۱۳) و گفتند كه اين شخص مردمرا امر مي‌نمايد كه خدارا

بر خلافِ شرع پرستش نمایند (۱۴) چون پولُس ارادهٔ تکلّم نموده گَلّیون یهودیانرا گفت که اگر این مقدّمه از ظلم یا خیانت چیزی می‌بود ای یهودیان شرطِ عقل بود که شمارا متحمّل شوم (۱۵) لیکن چون این مسئله هست در خصوصِ حرف و اسماء و شریعتی که نزدِ شما است خود میدانید که من نمی خواهم که در چنین امری حاکم باشم (۱۶) پس آنهارا از محکمه راند (۱۷) و همهٔگیِ یونانیان رئیسِ مجمع سوستِنیسرا گرفته نزدیکِ محکمه زدند و گَلّیونرا از این مقدّمه مطلقا اندیشه نبود * (۱۸) و پولُس بعد از چند روزی که توقّف نمود و سَرِ خودرا نخست در کِنکِریّه تراشید زیرا که نذر کرده بود برادرانرا وداع نموده با پرِسکِلّه و اَقُلا بر دریا بسوی شام رفت (۱۹) و به اِفِسُس رسید و آنهارا در آنجا گذاشته خود بمجمع در آمد و با یهودیان تکلّم فرمود (۲۰) و ایشان خواستند که مدّتی زیادتر نزدِ آنها توقّف نماید راضی نشد (۲۱) و آنهارا وداع نموده گفت که البتّه مرا بایست که عیدِ آینده‌را در اورشَلیم کنم لیکن انشاء الله نزدِ شما باز خواهم آمد و از اِفِسُس لنگر برداشت (۲۲) و به قَیصَریّه رسیده رفت و کلیسیارا سلام نمود و به اَنطاکیّه روان شد (۲۳) و مدّتی در آنجا ماند و از آنجا رفته از میانِ مُلکِ گَلَتیّه و فِرِگیّه بر حَسَبِ ترتیب شاگردانرا استوارکنان گذر می‌نمود * (۲۴) و مردِ یهودی مسمّی به اَپلُوس که وطنش اِسکَندَریّه بود و فصیح و در علمِ کتاب ماهر بود به اِفِسُس آمد (۲۵) این شخص در راهِ خداوند تربیت یافته بود و با دلِ گرم گفتگو می‌نمود و در بارهٔ خداوند تعلیم درست می‌نمود و مطّلع نبود مگر از غسلِ یحیی (۲۶) همان شخص بی‌پروایانه در مجمع آغازِ سخن گفتن نمود چون اَقُلا و پرِسکِلّه اینرا شنیدند اورا گرفته بطریقِ خدا درست‌تر بیان نمودند (۲۷) چون اراده نمود که به اَخائیّه عبور نماید برادران پیش کاغذ نوشتند بشاگردان که اورا بپذیرند و چون رسید بسیار کمک نمود آنانیرا که بایمان موفّق بودند (۲۸) زیرا که بر یهودیان با کمالِ استقلال آشکارا

حجّت‌را تمام مي‌نمود كه از كُتُب بُرهان مي‌آورد كه عيسي مسيح است *

(بابِ نوزدهم مشتمل بر چهل و يك آيه)

(۱) و در اوانى كه اَپلُّوس در قُرِنتُس مي‌بود اتّفاق افتاد كه پَولُس از ممالكِ بعيده گذشته به اِفِسُس رسيد و شاگردانِ چندرا يافت (۲) ايشان‌را گفت آيا كه شما چون ايمان آورديد روح‌القُدس‌را يافتيد گفتندش كه بلكه نيافتيم كه روح‌القُدس هست يا نيست (۳) ايشانرا گفت كه چه قسمِ تعميد يافتيد گفتند تعميدِ يَحيي‌را (۴) پَولُس گفت بدرستي كه يَحيي كه تعميدِ توبه ميداد خلق‌را گفت كه بر كسي كه بعد از من مي‌آيد ايمان بيآوريد يعني بر مسيح عيسي (۵) چون اين‌را شنيدند باسمِ عيسيء خداوند تعميد يافتند (۶) و چون پَولُس بر آنها دست نهاد روح‌القُدس بر آنها آمده آغازِ تكلّم بزبانهاي مختلفه نمودند و به الهام بيان مي‌نمودند (۷) و مجموع مردان تخميناً دوازده نفر بودند * (۸) پس در مجمع در آمده بي‌پروا تا مدّتِ سه ماه در بارهء ملكوتِ خدا به استدلال گفتگو مينمود (۹) و چون چند نفر سنگ‌دل مي‌بودند كه فرمان نبُردند و در پيشِ گروه بر آن طريق بدگوئي مي‌نمودند از آنها جدا شد و شاگردان‌را جدا نموده هر روز در مكتبِ شخصى طُرَنُّس نام گفتگو مي نمود (۱۰) و تا مدّتِ دو سال بدين نوع گذشت بنهجي كه تمامىء ساكنانِ آسيّه چه يهودي و چه يونانى كلامِ خداوند عيسي‌را شنيدند (۱۱) و خدا بر دستِ پَولُس معجزاتِ باهره ظاهر گردانيد (۱۲) بحدّي كه دست مالها و دامنِ رختهائي‌را كه مسّ با جلدِ وَيْ نموده بود آورده بر بيماران مي‌نهادند و امراض از ايشان دور مي‌شد و روحهاي شرير از آنها بيرون ميرفت * (۱۳) و تني چند از يهوديانِ سَيّاح كه عَزائم مي خواندند سعي نمودند كه باسمِ خداوند عيسي روحهاي پليده‌را از اشخاص بيرون نمايند و ميگفتند كه شمارا قَسَم ميدهيم بآن عيسائي كه پَولُس بآن ندا ميكند (۱۴) و از جملهء

اشخاصی که این عمل‌را مي‌نمودند هفت پسر اِسْکیوای یِهُودي [یك] کاهنِ بزرگ مي‌بودند (۱۵) و روحِ شریر ایشان‌را جواب داد که عیسي‌را مي‌شناسم و پُولُس‌را میدانم لیکن شما چه کاره اید (۱۶) و آن شخصي که روحِ شریر در وَيْ بود بر آنها حمله نمود و ایشان‌را بچنگ آورده بحدّي بر آنها زورآور شد که برهنه و زخم‌دار از آن خانه فرار نمودند (۱۷) و این واقعه بر همه‌گيِ یِهُودِیانْ و یُونانِیانْ که ساکنِ اِفِسُسْ بودند معلوم گردید و خوف بر همه‌گيِ آنها طاري گشته دیگر اسمِ خداوند عیسي‌را مکرّم میداشتند (۱۸) و بسیاري از آنها که ایمان آورده بودند آمده اعتراف نموده اعمالِ خویش‌را آشکارا مي‌کردند (۱۹) و بسیاري از مُشَعْبِذان کتابهارا آورده در حضورِ خلق سوختند و ثَمَنِ آنهارا چون حساب نمودند پنجاه هزار ریال یافتند (۲۰) باین سیاق بشدّت کلامِ خداوند زیاد شده زور پیدا نمود * (۲۱) و بعد از اتمامِ این مقدّمات پُولُس قلباً اراده داشت که از مَقِدُونِیَّه و اَخَئِیَّه گذشته باُورِشَلِیمْ رفته باشد و فرمود که بعد از رسیدن بآنجا مرا بایست که رُومْ‌را نیز سیاحت نمایم (۲۲) و دو نفر از ملازمانش یعني تِیمُوثِیُوسْ و اِرَاسْتُسْ‌را بمَقِدُونِیَّه فرستاده خود در آسِیَّه چند گاهي توقّف نمود * (۲۳) و در آن اوان هنگامهٔ عظیمي در بارهٔ این طریق بر پا شد (۲۴) که شخصي دِیمِیطرِیُوسْ نام زرگري که مانندِ هیکلِ اَرْتِمِسْ هیاکل از نقره مي‌ساخت و بجهتِ کارکنان شغلِ بسیاری پیدا مینمود (۲۵) همان شخص آنهارا و اشخاصي دیگررا که نیز این پیشه‌را داشتند فراهم آورده گفت اي مردان شما خود میدانید که این شغل مدارِ معاشِ ما میباشد (۲۶) و این‌را نیز مي‌بینید و مي‌شنوید که تنها در اِفِسُسْ نه بلکه نزدیك بتمامِ آسِیَّه این پُولُسْ خلقِ بسیاري‌را ترغیب نموده منحرف کرده است زانرو که میگوید اینها خدایان نیستند که بدست ساخته میشوند (۲۷) و خطرِ او همین بس نیست که پیشهٔ مارا در عرضهٔ تلف شدن مي‌آرد بلکه هیکلِ آن اَرْتِمِسِ ماده‌خداي عظیم ناچیز

شود و بزرگيء آن کس که همه‌گيء آسِيّه و خلقِ عالَم اورا مي‌پرستند بر طرف شود * (۲۸) چون ايشان اين‌را شنيده غضب آلوده گشتند و شروع بفرياد نموده گفتند که بزرگ است اَرْتِمِسِ اِفِسيّانْ (۲۹) و تماميء شهر پُر از اضطراب شده همه‌گي مُتّفقاً بتماشاگاه دويدند و گايُوسْ و اَرِسْطَرخُسْ مردمِ مَقدُونيي همراهانِ پَولُسْ‌را کَشيده با خود بُردند (۳۰) و پَولُسْ اراده نمود که بميانِ خلق درآيد شاگردان اورا ممانعت نمودند (۳۱) و از رؤساي آسِيّه اشخاصي که با وَيْ دوست بودند نـزدِ وَيْ فرستاده سفارش نمودند که بتماشاگاه حاضر نشود (۳۲) و ديگران فرياد کرده چيزي ديگر ميگفتند زيرا که محفلي آشفته بود و اکثري نمي‌دانستند که از براي چه آمده اند (۳۳) پس اِسْکَنْدَررا از ميانِ گروه پيش طلبيدند و يِهُودِيانْ اورا پيش ميبُردند و اِسْکَنْدَرْ دست‌را حرکت داده خواست که پيشِ مردم عذري خواسته باشد (۳۴) چون ايشان دريافتند که يِهُودِي است صدائي از همه بلند شد که بمدّتِ دو ساعت طول کَشيد که بزرگ است اَرْتِمِسِ اِفِسيّان * (۳۵) و چون منشيء مملکت ايشان‌را ساکن گردانيد گفت اي مردمِ اِفِسي کيست که نميداند که شهرِ اِفِسيّان امانت‌دارِ ماده‌خداي عظيمِ اَرْتِمِسْ نام و صَنَمي که از مُشْتَري افتاده است ميباشد (۳۶) پس چون اين نقل‌را ممکن نيست که انکار نمايند شمارا بايد که آرام گرفته بي تأمّل هيچ کاررا ننمائيد (۳۷) زيرا که آورديد شما اين اشخاص‌را که نه دُزدانِ هيکل اند و نه کفرگوينده‌گان بر ماده‌خداي شما (۳۸) پس اگر دِيمِيطرِيُوسْ و هم‌پيشه‌گانِ او ادّعائي با کسي دارند حال وقتِ عدالت ميباشد و وُزَرا نشسته اند با يکديگر معارضه نمايند (۳۹) و در صورتي که چيزِ ديگررا طالب هستيد در محکمهء شرعي فيصل خواهد يافت (۴۰) زيرا که محلِّ خطر است که مُتّهم بفتنها شويم بسببِ مقدّمهء امروز چه عذري نداريم که توانيم بر اين هنگامه آورده باشيم (۴۱) پس اين سخنهارا گفته خلق‌را مرخّص نمود *

(بابِ بیستم مشتمل بر سي و هشت آیه)

(۱) و بعد از اتمامِ این هنگامه پَولُس شاگردان‌را طلب نمود و وداع نموده جدا شد تا بسوي مَقدُونِیّه برَوَد (۲) و از میانِ آن نواحي گذشته آنهارا بسخنهاي بسیار پند داد و به یُونانْ آمد (۳) و سه ماه در آنجا بسَر بُرده چون خواست که از راهِ دریا بسوي شامْ روانه شود یِهُودِیانْ در بارهٔ او تُوطِیّه نمودند پس رأیَش قرار گرفت که از راهِ مَقدُونِیّه باز گردد (۴) و مصاحبانَش تا به آسِیَّه با او بودند سُوپِطرُسِ بِریِّي و از تِسَلُونِقِیانْ اَرِسطَرخُسْ و سِکُوندُسْ و گایُوسْ از دِرْبِه و تِیمُوثیُوس و از اهلِ آسِیَّه تُخِکُسْ و تِرُفِمُسْ (۵) پس اینها پیش رفته در طِروآس مارا انتظار مي‌کشیَدند (۶) و ما بعد از ایّامِ فطیر از فیلِپّي از راهِ دریا روانه شده در پنج روز در طِرُوآس بآنها رسیدیم و مدّتِ هفت روز در آنجا توقّف نمودیم * (۷) و در روزِ یکشنبه چون شاگردان بجهت شکستنِ نان باهم جمع شده بودند و پولُس اراده داشت که بامدادن رفته باشد بآنها تکلّم مینمود و تا نصفِ شب کلام طول کَشید (۸) و در آن بالاخانه که جمع شده بودند چند چراغ گذاشته شده بود (۹) و پسري بود اوتیخُسْ نام که نزدیك بدریچه نشسته بود و چون شدّتِ خواب اورا گرفته بود از آنجا که پولُس کلام‌را طول داد اورا خواب رُبوده از طبقهٔ سیوم پائین افتاد چون اورا برداشتند مرده بود (۱۰) پولُس پائین آمده و بر روي او افتاده اورا در آغوش کَشید و گفت مضطرب مباشید که جانِ او در او هست (۱۱) پس بالا رفته و نان‌را شکسته و چشیده قدري گفتُگو کرد تا صبح گشته در آن حالت روان گردید (۱۲) و پسررا زنده آوردند و بسیار مطمئن گردیدند * (۱۳) و ما بکشتي نشسته پیش به اَسّسْ رفتیم و خواستیم که از آنجا پولُس‌را با خود بریم چنانچه او که ارادهٔ خشکي داشت همین نحو مقرّر کرده بود (۱۴) پس چون در اَسّسْ با ما ملاقات نمود اورا برداشته به مِطُلِینِه آمدیم (۱۵) و از آنجا از راهِ دریا روزِ دویم بمقابلِ خِیوُسْ رسیدیم و از آنجا روز

دویم به ساموس رسیدیم و در طروگلیون توقّف نموده روزِ دویم وارد ملیطس گردیدیم (۱٦) زیرا که پولس اراده داشت که از مقابلِ افسس بگذرد که مبادا ماندن در آسیّه بر او لازم گردد زانرو که مي‌شتافت که اگر اورا ممکن باشد روزِ پنجاهم در اورشلیم باشد * (۱۷) پس از ملیطس به افسس فرستاده کشیشانِ کلیسیاارا طلب نمود (۱۸) چون بنزدش حاضر شدند ایشان‌را گفت که شمارا معلوم است که از روزِ اوّل که در آسیّه رسیدم چه سان همیشهٔ اوقات با شما بوده ام (۱۹) و پیوسته در بنده‌گيِ خداوند بودم با تمامیِ خشوع و اشکهاي بیشمار و آزمایشهاي که از مشورتِ یهودیان بر من واقع شد (۲۰) و بچه وضع من از آنچه مفید بود بشما از شما هیچ پنهان نداشتم بلکه خبر دادم بشما و علانیّه و خانه بخانه شمارا تعلیم میدادم (۲۱) و پیوسته با یهودیان و یونانیان نیز در نداء توبه بسوي خدا و ایمان بر خداوندِ ما عیسيِ مسیح مشغول بودم (۲۲) و اکنون از روح مقیّد شده بسوي اورشلیم میروم و از آنچه در آنجا بر من واقع گردد مطلّع نیستم (۲۳) مگر آنکه پیوسته روح‌القدس شهر بشهر این خبررا میدهد که بندها و زحمتها بجهةِ من آماده میباشد (۲۴) لیکن من آنهارا بهیچ نشمرده بلکه جانِ خودرا نیز عزیز نمي دارم بجهةِ خود بشرطي که فرصت یافته دوْرِ خودرا بسرور بجا آرم و آن خدمتي‌را که از جانبِ عیسيِ خداوند مأمورم که به بشارتِ فضلِ خدا ندا کنم (۲۵) و الحال این‌را میدانم که تمامیِ شما که در میانِ شما گذشته ام و بشارت بملکوتِ خدا داده ام بارِ دیگر صورتِ مرا نخواهید دید (۲۶) و بجهةِ این امروز من شمارا گواه مي‌گیرم که من منزّه هستم از خونِ همه‌گی (۲۷) زیرا که من باز نه ایستاده ام از خبر دادن شمارا بهر آنچه مشیّتِ خداست (۲۸) پس متوجّهِ خود و تمامیِ آن گلّه که روح‌القدس شمارا بر آنها اسقوف قرار داده است بوده باشید تا که بچرانید کلیسیاي خدارا که بخونِ خود تحصیل نموده است (۲۹) زیرا که من این‌را میدانم که بعد از جدائيِ من گرگانِ درنده بمیانِ شما خواهند

در آمد که بر گلّه ترحّم نخواهند نمود (۳۰) بلکه از میانِ شما خود کسانِ چند خواهند برخاست و سخنانِ کج خواهند گفت تا شاگردان‌را بعقبِ خود در آورند (۳۱) پس هشیار باشید و یاد دارید که در مدّتِ سه سال شب و روز باز نه ایستادم و پیوسته با اشکها هر یک‌را نصیحت می نمودم (۳۲) و الحال ای برادرانِ من شمارا بخدا می‌سپارم و بکلامِ انعامَش که قادر است بر آنکه شمارا مستعدّ نماید و میراث بخشد شمارا با همه‌گیِ مقدّسان (۳۳) و نقره یا زر یا لباسِ کسی‌را طمع نه نمودم (۳۴) و شما خود میدانید که این دستهای من بجههِ احتیاجاتِ خود و مصاحبانَم خدمت نمودند (۳۵) و من این همه‌را بجههِ شما بیان نمودم که شمارا نیز باید که بمشقّتِ خود ضُعَفارا کمک نمائید و یاد آرید کلامِ خداوند عیسی‌را که فرمود دادن فرخنده‌تر است از گرفتن * (۳۶) و اینهارا گفته بزانو در آمد و با همه‌گیِ ایشان دعا کردن گرفت (۳۷) و تمامی‌را گریه بسیاری دست داده بر روی پُولُس افتادند و اورا می بوسیدند (۳۸) زیرا که بسیار متألّم بودند خصوصاً از آن سخن که گفت دیگر بر صورتِ من نخواهید نگریست و تا کشتی اورا بدرقه نمودند *

(بابِ بیست و یکم مشتمل بر چهل آیه)

(۱) چون از برای روان شدن از ایشان جدا شده در دریا براهِ راست به کُوسْ آمدیم و روزِ دویم به رُودِسْ و از آنجا به پَطَرَهْ (۲) و در آنجا یافتیم کشتی‌را که به فِینِیقِی عبور می نمود بر آن سوار شده روانه شدیم (۳) و قُبْرُسْ ظاهر گشته آن‌را بر دستِ چپ گذاشته بسوی شامْ رفتیم و به صُورْ رسیدیم زیرا که کشتی بارِ خودرا در آنجا فرود می‌آورد (۴) و یافتیم شاگردان‌را و در آنجا هفت روز ماندیم و ایشان پَوْلُسْ‌را بالهامِ روح گفتند که به اُورِشَلِیمْ نرود (۵) چون آن ایّام‌را باتمام رسانیدیم بیرون آمده روانه شدیم و ایشان تمامی با زنان و اطفال تا بیرونِ شهر مارا بدرقه نمودند و بر ساحل بزانو در آمده

دعا نمودیم (۶) و یکدیگررا تحیّت گفته ما بر کشتی سوار شدیم و ایشان برگشتند بخانهای خود * (۷) و راهِ دریارا بانجام رسانیده از صُور به طُلِمائِس رسیدیم و در آنجا برادرانرا سلام گفته یك روز با ایشان بودیم (۸) و بامدادان مصاحبانِ پولُس بیرون آمده به قَیصَرِیّه رسیدند و بخانهء فیلِپّوس که رسول و یکی از آن هفت نفر بود در آمده نزدِ وَیْ ماندیم (۹) و بود این شخصرا چهار دخترِ دوشیزه که بالهام تکلّم می نمودند (۱۰) چون چندی در آنجا توقّف نمودیم اخبار دهندهء از یهُودِیّه رسید که اسمَش اَگَبُس بود (۱۱) چون نزدِ ما آمد کمربندِ پولُسرا برداشته دستها و پایهای خودرا بسته گفت که روحُ‌القدس میفرماید که شخصیرا که این کمربند زانِ اوست در اُورشَلیم یهُودیان اورا باین طور خواهند بست و بدستِ قبائلَش خواهند سپرد (۱۲) چون اینرا شنیده همهگیء ما و کسانی که در آنجا بودند التماس نمودیم که به اُورشَلیم نَرَوَد (۱۳) پولُس ایشانرا جواب داد که چه کار میکنید شما که میگریئید و دلَمرا میشکنید زیرا که من آماده هستم نه محضِ برای بسته شدن بلکه برای آنکه در راهِ اسمِ خداوند عیسی در اُورشَلیم مرده بشم (۱۴) پس چون او نمی پذیرفت خاموش گردیده گفتیم که آنچه مشیّتِ خدا است بشود * (۱۵) و بعد از آن ایّام تدارك دیده روانهء اُورشَلیم گردیدیم (۱۶) و تنی چند از شاگردان از قَیصَرِیّه بهمراهِ ما آمدند تا مارا به برند نزدِ کسی که مهمانِ او باشیم یعنی مِناسُونِ قُبرِسی شاگردِ قدیم * (۱۷) و چون باُورشَلیم در آمدیم بخوشنودی برادران مارا پذیرفتند (۱۸) و روزِ دویم پولُس باتّفاقِ ما بنزدِ یعقُوب رفت و همهگیء کشیشان حاضر بودند (۱۹) پس ایشانرا سلام نموده مفصّلاً آن چیزهائیرا که خدا در میانِ قبائل بوساطتِ خدمتَش نموده بود بیان نمود (۲۰) و چون ایشان اینهارا شنیده خداوندرا تعظیم نمودند و اورا گفتند که * ای برادر میبینی که چند هزار یهُودیانِ ایماندار میباشند که همهگی در شریعت تعصّب دارند (۲۱) و در بارهء تو چنین

(۲۰) زانرو که سخنهاي غريب بگوش‌هاي ما مي‌رساني پس مي‌خواهيم بيابيم که از اينها چه چيز مدّعا است (۲۱) زانرو که تماميء خلقِ اَثِينِيَّه و مسافرانِ ساکنِ آنجارا جز از گفتن و شنيدنِ سخنِ تازه خوش نمي‌گذشت * (۲۲) پس پولُس در ميانِ کوهِ مَرِيخ ايستاده گفت که اي مردانِ اَثِينِيَّه من شمارا چنان مي‌بينم که در هر امر ميل به تَعَبُّد مينمائيد (۲۳) زيرا که چون مي‌گشتم و مَعبدهاي شمارا سَيْر ميکردم قربان‌گاهي‌را يافتم که در آن خداي غيرِ معروف‌را مرقوم شده بود پس آنکس که شما لاعَنْ شعور اورا مي‌پرستيد من شمارا بهمان اِخبار مينمايم (۲۴) خدائي که عالَم‌را و هر آنچه در آن است آفريد از آنجا که او خداوندگارِ آسمان و زمين است در مساکنِ از دست ساخته قرار نمي‌گيرد (۲۵) و نه بدستهاي مردم خدمت کرده مي‌شود که محتاج باشد بچيزي زيرا که خود بهمه‌گي حيات و نَفَس و همه چيزهارا داده است (۲۶) و از يك نوع خون تماميء اصنافِ خلق‌را آفريد تا بر جميعِ روي زمين مسکن گيرند و اوقاتِ معيَّن و حدودِ مساکنِ ايشان‌را مقرّر فرموده (۲۷) تا که خداوندرا طلب نمايند که شايد اورا بجويند و يابند و حال آنکه از هيچ کدام از ما دور نيست (۲۸) زيرا که در وَي ميزيئيم و حرکت مينمائيم و موجود ايم چنانچه چند نفر از شُعَراي شما نيز گفته اند که ما از نسلِ اوئيم (۲۹) پس چون از نسلِ خدا هستيم نشايد که مظنّه کنيم که طلا يا نقره يا سنگِ منقوشِ بصنعت و تخيُّلاتِ مردم شباهت با الٰهيَّت دارد (۳۰) خلاصةُ الحال اوقاتِ جهالت‌را خدا وا گذاشته است و همه‌گيء مردم‌را در هر جا امر بتوبه ميفرمايد (۳۱) زيرا که مقرّر فرموده است روزي‌را که در آن روز بر خلق عالَم بعدالت حکم خواهد نمود بواسطهء شخصي که اورا مقرّر کرده است و اعتقاد باو اين‌را قرار داده است که اورا از ميانِ مرده‌گان برخيزانيد * (۳۲) و چون نقلِ قيامتِ مرده‌گان‌را شنيدند بعضي استهزا نمودند و بعضي گفتند که مرتبهء ديگر اين سخنهارا از تو خواهيم

باز ایستادند (۳۳) چون مین‌باشي رسید اورا گرفت و فرمان داد که اورا بدو زنجیر ببندند و پُرسش نمود که این کیست و چه کار کرده است (۳۴) و بعضي این سخن‌را و دیگران سخنِ دیگررا در میانِ مردم فریاد میکردند پس چون حقیقتِ امررا نتوانست فهمید بسببِ اضطراب حکم نمود که اورا بقلعه در آورند (۳۵) چون به پله رسید اتّفاق افتاد که سپاهیان بسببِ جبرِ گروه اورا برداشتند (۳۶) زیرا که انبوه خلق از عقبِ وَيْ مي‌آمدند و فریاد مي‌زدند که اورا بکُش * (۳۷) چون پَوْلُسْ بدرِ قلعه رسید مین‌باشي‌را گفت که آیا جائز است مرا که سخني با تو بگویم او گفت آیا تو زبانِ یُونانِي‌را آگاهي (۳۸) آیا تو نیستي آن مِصْرِي که چندي پیش از این فتنه انگیختي و چهار هزار مردِ قتّال‌را به بیابان بُردي (۳۹) پَوْلُسْ گفت که یِهُودِي هستم از شهرِ تَرسُسِ قِلِقِیَّه ساکنِ شهري که بي نام و نشان نیست و خواهشِ من اینست که تو مرا رخصت دهي که پیشِ مردم تکلّم نمایم (۴۰) چون رخصت یافت پَوْلُسْ بر پله ایستاده مردم‌را بدست اشاره نمود و چون خوب خاموش گردیدند آنهارا بلغتِ عِبْرِي مخاطب نموده گفت *

(بابِ بیست و دویم مشتمل بر سي آیه)

(۱) اي برادران و پدران الحال من جواب شمارا میدهم بشنوید (۲) و چون شنیدند که بلغتِ عِبْرِي با آنها تکلّم میکند بیشتر خاموش مي‌بودند و گفت (۳) من مردي یِهُودِي هستم و در تَرسُسِ شهرِ قِلِقِیَّه متولّد گشتم و در این شهر در خدمتِ گَمْلِیئِیلْ تربیت یافته و بدقائقِ شریعتِ پدران پرورش یافته و از براي خدا غیور بودم چنانچه امروز همه‌گيء شما میباشید (۴) و این طریق‌را تا بمرگ دشمني مي‌نمودم من بنوعي که مردان و زنان‌را بند نموده بزندان مي‌سپردم (۵) چنانچه کاهنِ بزرگ و مجموعِ مشائخ بجههٔ من شهادت میدهند و از ایشان کتابتها به برادران گرفته باین قصد به دَمِّشْق میرفتم که اشخاص آنجارا نیز بسته به أُورِشَلِیمْ کَشانم تا که سزا یابند (۶) و هنگامي که

راهي شده نزديك به دَمِّشِق بودم چنين اتّفاق افتاد كه در ظهر نورِ عظيمي از آسمان بدَورِ من درخشيد (۷) و من بر زمين افتاده آوازيرا شنيدم كه گفت كه اي سأوُل اي سأوُل تو چرا مرا عقوبت مينمائي (۸) من گفتم كه تو كيستي خداوندا جواب داد كه من عيسيء ناصَري هستم كه تو عقوبت مي‌نمائي (۹) و همراهانِ من آن نوررا ديده هراسان گشتند و آوازِ آن كس‌را كه با من حرف ميزد نه فهميدند (۱۰) پس گفتم خداوندا چه كنم خداوند بمن فرمود برخيز و به دَمِّشِق برو كه در آنجا بآنچه در بارهء تو مقرّر شده است كه بجا آري تورا خبر خواهند داد (۱۱) و از آنجا كه بعلّتِ تابشِ آن نور نابينا بودم از همراهان دست‌گيري يافته به دَمِّشِق رسيدم (۱۲) پس مردِ متشرّعي حَنّانِياس نام كه نزدِ مجموعِ يِهُودِ ساكنِ آنجا نيك‌نام بود (۱۳) به نزديكِ من آمد و ايستاده بمن گفت كه اي سأوُل برادرِ من بينا شو و من همان لحظه در وَيّ نگريستم (۱۴) و گفت خداي پدرانِ ما تورا اختيار نموده است كه ارادهء اورا بيابى و آن عادل‌را به بيني و از دهانِ او سخن بشنوي (۱۵) زيرا كه بر آنچه ديدي و شنيدي نزدِ همهء خلق شاهدِ او خواهي بود (۱۶) و حال چرا تأخير مينمائي برخاسته غسلِ تعميد نما و اسمِ خداوندرا خوانده گناهانِ خودرا محو گردان (۱۷) و چون به أورِشَلِيم مراجعت نمودم هنگامي كه در هيكل نماز ميگذاردم چنين اتّفاق افتاد كه بيهوش گشتم (۱۸) و ديدم اورا كه مرا فرمود بشتاب و بزودي از أورِشَلِيم بيرون رو زيرا كه شهادتِ تورا در بارهء من قبول نخواهند كرد (۱۹) من گفتم خداوندا ايشان ميدانند كه آنهائي‌را كه بر تو ايمان آورده بودند پيوسته حبس مينمودم و در مجامع ميزدم (۲۰) و چون خونِ شهيدِ تو اِسْتِفان‌را ميريختند من نيز ايستاده و بقتلش متّفق بودم و رختهاي قاتلانِ اورا نگاهباني مينمودم (۲۱) مرا فرمود كه برو كه من تورا بسوي قبائلِ بعيده ميفرستم * (۲۲) تا باين سخن از او شنيدند آنگاه صداهاي خودرا بلند نموده گفتند كه

این چنین شخصي‌را از زمین بردار زیرا که مناسب نیست که زنده بماند (۲۳) و چون پیوسته فریاد مینمودند رختهارا مي‌انداختند و خاك‌را بهوا می‌ریختند (۲۴) مین‌باشی فرمان داد که اورا بقلعه درآورند و گفت که باید اورا بتازیانه زجر نمود تا که معلوم شود که بچه سبب این قدر در ضدِّ او فریاد مینمودند (۲۵) و در وقتي که اورا بتسمَها مي‌کَشیدند پَوْلُس یوزباشي‌را که نزدیك ایستاده بود گفت آیا شمارا جائز است که رُومِي‌را خصوصاً بي‌حجّتي زجر نمائید (۲۶) چون یوزباشي این‌را شنیده رفت و مین‌باشي‌را اخبار نمود که با خبر باش که چه مي‌کني زانرو که این شخص رُومِي است (۲۷) و مین‌باشي بنزدِ وَيْ آمده گفت مرا بگو که آیا تو رُومِي هستي گفت بلی (۲۸) پس مین‌باشی جواب داد که من این حقّ‌را بمبلغي خطیر اکتساب نمودم پَوْلُس گفت که من چنین متولّد شدم (۲۹) پس بدونِ تأمُّل کساني که قصدِ آزارَش داشتند دست از او برداشتند و مین‌باشی چون یافت که رُومِي است خائف گردید از این جهة که اورا بسته بود * (۳۰) و بامدادان بقصدِ آنکه درست بیابد که چرا یِهُودِیانْ بر او ادّعا مینمایند اورا از بند خلاص نمود و فرمان داد که کاهنانِ بزرگ و همه‌گیِ اهلِ شوراء آنها حاضر شوند و پَوْلُس‌را پائین آورده در میانِ آنها بر پا داشت *

(بابِ بیست و سیوم مشتمل بر سي و پنج آیه)

(۱) و پَوْلُس در مجمع نگریست و گفت اي برادران من تا امروز با خدا به نیّتِ نیکو زنده‌گي کرده ام (۲) و حَنَّانِیاسِ کاهنِ بزرگ کساني‌را که نزدیكِ وَيْ ایستاده بودند فرمود که بدهنَش بزنند (۳) پَوْلُس بوَيْ گفت که خدا تورا خواهد زد اي دیوارِ سفید کرده شده آیا تو نشسته‌ء که بر من بحَسَبِ شریعت حکم نمائي و حال آنکه بر خلافِ شرع حکم مي نمائي که مرا بزنند (۴) نزدیك ایستاده‌گان گفتندَش که آیا تو کاهنِ بزرگِ خدارا ناسزا میگوئي (۵) پَوْلُس گفت که اي برادران ندانستم که او کاهن بزرگ باشد زیرا که نوشته

شده است که تو حاکمِ قومِ خودرا بد مگو * (۶) چون پَولُس یافت که بعضي صادُوقِیانْ و بعضي فَرِیسِیانْ میباشند در مجلس فریاد نمود که اي برادران من فَرِیسِي و پسرِ فَرِیسِي هستم و بجهةِ امید و قیامتِ مرده‌گان بر من حکم مینمائید (۷) چون این سخن‌را گفت میانِ فَرِیسِیانْ و صادُوقِیانْ نزاع بر پا شده خلق بدو فرقه شدند (۸) زیرا که صادُوقِیانْ قائل اند بآنکه نه قیامت است و نه فرشته و روح و فَرِیسِیانْ قائل بهر دو هستند (۹) پس فریادِ بسیار نمودند و نویسنده‌گان از طائفهٔ فَرِیسِیانْ بتعصّب برخاسته گفتند که ما در این شخص هیچ بدي مشاهده نمینمائیم و مبادا که اگر روح یا فرشته با وَیْ تکلّم نموده است با خدا معارضه نمائیم (۱۰) و چون نزاعِ عظیمي بر پا شد بتوهّمِ آنکه مبادا پَولُس‌را پاره پاره نمایند مین‌باشي سپاهیانِ خودرا فرمود که پائین آمده اورا از میانِ ایشان رُبوده در قلعه آورند (۱۱) و شبِ دیگر خداوند بنزدَش آمده گفت پَولُس خاطر جمع دار که بآن نحو که در اُورشَلِیمْ در بارهٔ من شهادت دادي بهمان قِسم تورا باید که در رُومْ نیز شهادت دهي * (۱۲) و چون روز شد چند تن از یِهُودْ با یکدیگر عهد بسته هم‌قَسَم شدند که نخورند و نیآشامند مادامي که پَولُس‌را نکُشته باشند (۱۳) و کساني که هم‌قَسَم گشتند بیش از چهل نفر بودند (۱۴) پس ایشان بنزدِ کاهنانِ بزرگ و بزرگان رفته گفتند که ما با خود سوگند خورده ایم که هیچ چیز نچشیم مادامی که پَولُس‌را نکُشیم (۱۵) پس حال شما مین‌باشي‌را با اهلِ شور بگوئید که فردا اورا بنزدِ شما آورده باشد گویا باراده‌ٔ آنکه قصد دارید که در خصوصِ او زیاده تفتیش نموده باشید و ما پیش از آمدنَش برقتلَش مهیّا هستیم * (۱۶) و خواهرزادهٔ پَولُس این توطیّه‌را یافته بقلعه درآمد و پَولُس‌را خبردار نمود (۱۷) پَولُس یکي از یوزباشي‌هارا طلب نموده گفت که این پسررا ببر بنزدِ مین‌باشي زیرا که خبري دارد که بوَيْ بگوید (۱۸) پس اورا برداشته بنزدِ مین‌باشي برد و گفت که پَولُسِ مقیّد مرا خوانده

خواهش نمود كه اين پسررا بنزدِ تو آرم كه خبري دارد كه بتو گفته باشد (۱۹) و مين‌باشي دستِ اورا گرفته بكناري بُرَدَش و گفتَش چه داري كه بمن باز گوئي (۲۰) گفت كه يِهُودِيانْ توطِيَّه نموده اند كه از تو سؤال نمايند كه فردا پَوْلُسْ‌را در مجلس درآوري كه گويا قصد دارند كه چيزي در حقيقتِ امرَش بدقّت پرسيده باشند (۲۱) ليكن از آنها قبول مكن زيرا كه از چهل نفر بيشتر ميباشند از آنها كه دركمين اند و خودرا بسوگند استوار نموده اند كه نخورند و نيآشامند تا اورا نكُشند و حال مستعدّ اند و منتظرِ وعده از تو ميباشند (۲۲) پس مين‌باشي آن پسررا مرخّص نمود و قدغن نمود كه هيچ كس‌را مگو كه مرا از اين مقدّمه مطّلع گردانيدي * (۲۳) و دو نفر از يوزباشيان‌را طلب نموده گفت كه دويست نفر از سپاهيان‌را مستعدّ نمائيد كه به قَيْصَرِيَّه رفته باشند و همچنين هفتاد سوار و دويست نيزه‌داررا در ساعتِ سيوم از شب (۲۴) و مركبي‌را نيز حاضر سازيد كه پَوْلُسْ‌را سوار نموده اورا بسلامت بنزدِ فِيلِكْسِ حاكم برسانيد (۲۵) و باين مضمون كاغذي نوشت (۲۶) كه از قَلَوْدِيُسْ لِيسِياسْ حاكمِ كرامي فِيلِكْسْ‌را سلام باد (۲۷) كه چون اين مردرا يِهُودِيانْ گرفته و قصدِ قتلَش نموده بودند من با سپاه رفته اورا رها نمودم چون يافته بودم كه رُومِي مي‌باشد (۲۸) و باين اراده كه بيابم كه بچه جهة با او معارضه مي‌نمايند اورا بمجلسِ آنها درآوردم (۲۹) و يافتم كه در خصوصِ مسائلِ شرعِيَّهء آنها معارضه مي‌نمودند و هيچ ادّعائي بر او نه نموده اند كه مستوجبِ قتل يا بند باشد (۳۰) و چون مخبر شدم كه يِهُودْ دربارهء اين شخص توطِيَّه مي‌بينند اورا دفعتاً بنزدِ تو فرستادم و مدّعيان‌را نيز امر نمودم كه درحضورِ تو بر او ادّعا نمايند و السّلام * (۳۱) پس سپاهيان بآن قِسم كه مأمور شده بودند پَوْلُسْ‌را برداشته در شب تا به اَنْتِيپَطْرِسْ آوردند (۳۲) و بامدادان سواران‌را گذاشتند كه با او بروند و خود بسوي قلعه برگشتند (۳۳) پس ايشان به قَيْصَرِيَّه درآمده نامه‌را بحاكم داده پَوْلُسْ‌را نيز بحضورَش

در آوردند (۳۴) چون حاکم مطالعه فرمود و استفسار نمود که از چه محلّ است و آگاه گردید که از قلقیّه است (۳۵) فرمود که من تمامي‌را چون مدّعیانت حاضر شوند از تو خواهم شنید و حکم نمود که اورا در بارگاهِ هیرودیس نگاه دارند *

(بابِ بیست و چهارم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) بعد از پنج روز حنّانیاسِ کاهنِ بزرگ با بزرگان و ترطلّس‌نام خطیب رسیده نزدِ حاکم از پولس شکایت نمودند (۲) و چون اورا خواندند ترطلّس شروع بسخن نموده گفت از آنجا که ما بوساطتِ بسیار قرار داده‌ئي که تو از پیش‌بینيء خود در این قوم نهادهء بسیار آرام یافته ایم (۳) در هر جا و در هر وقت با کمالِ شکرگذاري اعتراف می‌کنیم اي فیلکسِ کرامی (۴) لیکن از آنجا که مبادا تورا زیاده تصدیع دهم استدعا مي‌نمایم که تو از راهِ نوازشِ خود مختصري از ما بشنوي (۵) که این مردرا یافتیم ما شریر و فتنه‌انگیز در میانِ تماميء یهودیاني که در عالَم هستند و یکي از پیشوایانِ فرقهٔ ناصریان است (۶) و نیز کوشید که هیکل‌را ملوّث کند ما اورا گرفته خواستیم که بر حَسَبِ شریعتِ خود براو حکم کنیم (۷) که لیسیاسِ مین‌باشي آمده بجبرِ بسیار از دستِ ما بیرونش نمود (۸) و حکم کرد که مدّعیانش بنزدِ تو آمده باشند که تو خود بعد از تحقیقِ این همه چیزهائي‌را که بر او ادّعا مینمائیم تواني در یافت نمود (۹) و یهودیان نیز متّفقاً گفتند که این چنین میباشد *

(۱۰) و چون حاکم پولس‌را اشارت نمود که تو نیز حرفِ خودرا بزن او گفت از آنجا که میدانم که تو سالهاي بسیار است که این قوم‌را حاکم میباشي بخوشنوديء وافر نقلِ خودرا بیان می‌نمایم (۱۱) زیرا که تو میتواني تحقیق نمود که بیش از دوازده روز نیست که من بجهتِ عبادت باورشلیم رفتم (۱۲) و ایشان نه مرا یافتند در هیکل با کسی گفتگوکنان و نه در میانِ مردم و نه در مجامع و نه در شهر فتنه انگیزان (۱۳) و نمی‌توانند که بآنچه مرا متّهم

مینمایند ثابت نمایند (۱۴) لیکن این‌را نزدِ تو اقرار مینمایم که در طریقی که آنرا بدعت می‌نامند خدای پدران‌را بندهگی مینمایم و می‌پذیرم هر آنچه در شریعت و رسائلِ رُسُل نگارش یافته است (۱۵) و این امیدرا پیشِ خدا دارم که اینها نیز منتظرِ آن میباشند که قیامتِ مردهگانِ عادلان و ظالمان‌را هم خواهد بود (۱۶) و در این کوشش مینمایم که نزدِ خدا و خلق دائماً باطناً مطمئن باشم (۱۷) و بعد از سالهای چند با نیازها و هدیّه‌ها بجهتِ قومِ خود رسیدم (۱۸) و در آن ایّام یهودیِ چند از اهلِ آسیّه یافتند مرا در هیکل مطهّر نه با هنگامه و نه با فتنه (۱۹) پس باید که آنها پیشِ تو آمده اگر چیزی از من دارند شکایت نمایند (۲۰) یا همین اشخاص بگویند اگر چیزی از ناراستی در من دیده اند در وقتی که در مجلسِ آنها ایستاده بودم (۲۱) مگر این یك سخن‌را که در آن میان ایستاده فریاد نمودم که شما بسببِ اعتقاد در بارهٔ قیامتِ مردهگان بر من حکم مینمائید * (۲۲) چون فیلِکْس این‌را شنید و آن طریقه‌را بهتر فهمیده بود پس بتأخیر انداخته گفت چون لیسیاسِ مین‌باشی بیآید حقیقتِ امرِ شمارا خواهم دریافت (۲۳) و یوزباشی‌را فرمود که پَولُس‌را نگاه دارد و اورا در استراحت گذارد و هیچ یك از خویشانش‌را از خدمت یا ملاقاتِ او منع ننماید * (۲۴) و بعد از چند روزی فیلِکْس با زنِ خود دُروسِلّه که یهودی بود رسیده بطلبِ پَولُس فرستاده و سخنی چند در بارهٔ ایمان بر مسیح از او شنید (۲۵) و در وقتی که او در بارهٔ عدالت و پرهیزکاری و بازخواستِ آینده گفتگو می‌نمود فیلِکْس ترسان شده گفت الحال برو که من فرصت جُسته تورا باز خواهم خواند (۲۶) و نیز امیدوار بود که پَولُس اورا زر خواهد داد که اورا رهائی بخشد از این جهت بارها اورا می‌طلبید و با وَی معاشرت مینمود (۲۷) و بعد از اتمامِ مدّتِ دو سال فیلِکْس پُرکیوسْ فیسْطُس‌را قایمِ مقامِ خود یافته و بجهةِ آنکه یهودرا ممنون سازد فیلِکْس پَولُس‌را بسته گذاشت *

(باب بیست و پنجم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) چون فِیسطُس در حکمراني متمکّن گردید بعد از سه روز از قَیصَرِیّه به أُورشَلِیم روان گردید (۲) و کاهنِ بزرگ و رؤساي یهود بر شکایتِ پُولُس اورا آگاه نمودند و باستدعا (۳) اینرا بجاي انعام از او درخواستند که اورا به أُورشَلِیم بطلبد و در کمین بودند که اورا در راه کُشته باشند (۴) امّا فِیسطُس جواب داد که پُولُس در قَیصَرِیّه نگاه داشته شود که خود اراده دارم که بزودي رفته باشم (۵) پس آن اشخاصي که در میانِ شما قادر میباشند همراه بیآیند اگر چیزي در این مرد میباشد آنرا براو ادّعا نمایند * (۶) پس بیش از ده روز با آنها بسر بُرده بقَیصَرِیّه رفت و بامدادان بر محکمه نشسته به احضارِ پُولُس فرمان داد (۷) و چون حاضر شد یهودیاني که از أُورشَلِیم آمده بودند بدَورِ او ایستاده شکایتهاي بسیار و عظیم از پُولُس مینمودند که ثابت نمي توانستند کرد (۸) و او جواب میداد که من نه بشریعتِ یهود و نه بهیکل و نه بقَیصَر مطلقاً تقصیري نه نموده ام (۹) و فِیسطُس بنابر آنکه خواست یهودرا ممنون سازد پُولُس‌را در جواب گفت که آیا خواهش داري که به أُورشَلِیم رَوي و این قضِیّه در آنجا نزدِ من فیصل یابد (۱۰) پُولُس گفت که در محکمهٔ قَیصَر ایستاده ام اینجا باید که در بارهٔ من حکم کرده شود و هیچ ظلم بر یهود نکرده ام چنانچه تو خود بهتر میداني (۱۱) زیرا که اگر ظلم کرده ام و چیزي که قابلِ قتل باشد کرده باشم از مرگ سَر نمي پیچم لیکن اگر هیچ چیز از آنها که مرا متّهم میسازند اصل ندارد هیچ کس نمي‌تواند که مرا بایشان سپارد پس تظلّم بقَیصَر میبرم (۱۲) و بعد از آنکه فِیسطُس با مشیران شور نمود اورا گفت که چنانچه قَیصَررا خواندهٔ البتّه نزدِ قَیصَر خواهی رفت * (۱۳) و روزي چند که گذشت اَگرِپّاسِ پادشاه و بِرنِیقِي بقَیصَرِیّه آمدند که با فِیسطُس تحیّت بجا آرند (۱۴) و چون ایّامِ بسیاري در آنجا بسَر بُردند فِیسطُس نزدِ پادشاه مقدّمهٔ پولُس‌را بیان نمود و گفت مردي است که

فیلِکْس اورا در بند گذاشته است (۱۵) و چون بأُورشَلِیمْ بودم کاهنانِ بزرگ و مشائخِ یهُودْ در خصوصِ او مرا آگاه گردانیده میخواستند که بر او حکم شود (۱۶) ایشان‌را جواب دادم که رُومیانْ‌را رسم نیست که هیچ کس‌را بدونِ آنکهَ مدّعیان‌را با مدّعي علیه باهم جمع نمایند و اورا مجالِ تکلّم نمودن در خصوصِ آن ادّعاي خود بدهند بهلاکت سپارند (۱۷) چون در اینجا باهم جمع آمدند بي‌تأخیر روزِ دویم در محکمه نشسته حکم نمودم که این مردرا بیآورند (۱۸) چون مدّعیان ایستادند از آنچه من مظنّه میکردم هیچ ادّعائي بر ويْ نکردند (۱۹) بلکه در مسئلهٔ چند در خصوصِ دینِ خود با وَيْ گفتگو مینمودند و بخصوصِ شخصي مرده عیسي نام که پَوْلُسْ پیوسته میگفت که او زنده است (۲۰) و من در این مسئله متحیّر بودم پرسیدم اورا که میخواهي به أُورِشَلِیمْ رفته در آنجا این مقدّمه فیصل یابد (۲۱) و چون پَوْلُسْ طلب نمود که خودرا بگذارند تا خدیوِ عالي در امرِ او تفتیش نماید فرمان دادم که نگاه داشته شود تا وقتي که بنزدِ قَیصَرْش بفرستم (۲۲) اَگْرِپّاسْ فِیسْطُسْ‌را گفت که من خود میخواهم که از این شخص چیزي بشنوم گفت که فردا از او خواهي شنید * (۲۳) چون بامدادان اَگْرِپّاسْ و بِرْنِیقِي با حشمتِ تمام آمدند و در دیوان‌خانه نشستند با مین‌باشیها و شُرفاء شهر فِیسْطُسْ فرمان داد تا پَوْلُسْ‌را آوردند (۲۴) فِیسْطُسْ گفت اي اَگْرِپّاسْ پادشاه و تمامئِ مردان که با ما حاضر هستید این شخص‌را که مي‌بینید همان است که همه‌گئِ گروهِ یهُودْ چه در أُورِشَلِیمْ و چه در اینجا در بارهٔ او بمن فریادکنان در آویختند که دیگر نه بایست که زنده باشد (۲۵) و من چون دریافتم که او عملي نکرده است که لائقِ قتل باشد و او خود هم خدیوِ عالي‌را طلب نمود لهذا عزم نموده ام که اورا بفرستم (۲۶) و چون چیزي در دست ندارم که به آقاي خود در بارهٔ او بنویسم از این جهت اورا نزدِ شما حاضر نمودم خصوصاً نزدِ تو اي سلطان اَگْرِپّاسْ تا که بعد از تحقیق چیزي داشته باشم

که بنویسم (۲۷) زیرا که بي‌جا مینماید مرا که اسیري‌را بفرستم و ادّعاهائي که بر اوست عرض نه نمایم *

(بابِ بیست و ششم مشتمل بر سي و دو آیه)

(۱) اَگرِپّاسْ پَولُسْ‌را گفت که مرخّصي که نقلِ خودرا نمائي آنگاه پَولُسْ دست‌را دراز نموده باین نوع جواب داد * (۲) که اي سلطان اَگرِپّاسْ من این‌را سعادتِ خود میدانم که در بارهٔ همهٔ آنچه یِهُودْ بر من ادّعا مینمایند پیشِ تو امروز جواب داده باشم (۳) خصوصاً چون تو از همه‌گيِ رُسوم و مسائلِ یِهُودْ آگاه هستی پس از تو سؤال مینمایم که بتحمّل از من بشنوي (۴) و چون اوقاتِ من از ابتداي طفولیّت در میانِ قومِ خود در اُورِشَلِیمْ بسر رفت تماميِ یِهُودْ از آن واقف هستند (۵) و احوالِ مرا مِنَ‌البدایت میدانند و اگر خواسته باشند شهادت مي‌توانند داد که بحَسَبِ فرقهٔ که پارساتریِن دینِ ما هستند زندگاني میکردم یعني فَرِیسِي بودم (۶) و حال بسببِ امیدِ وعدهٔ که خدا به پدرانِ ما نموده است مرا در محکمة بر پا داشته اند (۷) آن امیدي که دوازده فرقهٔ ما پیوسته شب و روز عبادت‌کنان امیدوار اند که بآن برسند در بارهٔ همان امید اي سلطان اَگرِپّاسْ یِهُودیانْ با من مخاصمه مینمایند (۸) آیا نزدِ شما امکان ندارد که خدا مرده‌گان‌ر برخیزاند (۹) امّا مرا این خیال بود که باید اسمِ عیسيِ ناصَريِ‌را مخالفتِ بسیار نمود (۱۰) و نیز این چنین میکردم و در اُورِشَلِیمْ بسیاري از مقدّسان‌را چون از کاهنانِ بزرگ قدرت یافتم در زندان بند نمودم و چون ایشان بقتل میرسیدند راضي بودم (۱۱) و در همه‌گيِ مجامع بارها ایشان‌را زحمت داده جبر بر آنها مینمودم تا کفر بگویند و زیاد از حدّ بر آنها شوریده تا بشهرهاي بیرون آنهارا تعاقب میکردم (۱۲) در این حال وقتي که بسوي دَمِّشْق میرفتم با قدرت و اجازت از کاهنانِ بزرگ (۱۳) در وسطِ روز در راه دیدم اي سلطان نوري‌را از آسمان که بیش از تابشِ آفتاب مي‌درخشید بدَورِ

من و آنانی که همراهِ من بودند (۱۴) و چون همهگیِ ما بر زمین افتادیم آوازیرا شنیدم که مرا مخاطب کرده بلغتِ عِبْرِي گفت ساؤُل ساؤُل چرا تو مرا عقوبت مینمائي تورا دشوار است بر میخها لکد زدن (۱۵) من گفتم که خداوندا تو کیستي گفت من عیسيِ هستم که تو مرا عقوبت مینمائي (۱۶) لیکن برخیز و بر پایهاي خود به ایست که من بهمین جهة بر تو نمودار گردیدم که تورا خادم و شاهد بر آنچه دیدهٔ و آنچه بتو نشان خواهم داد قرار دهم (۱۷) و تورا از قوم و از قبائل آزاد میسازم و الحال تورا بنزدِ ایشان میفرستم (۱۸) تا که چشمهاي آنها باز کرده شود و از تاریکي بنور گردانیده شوند و از قدرتِ شیطان بخدا و تا آنکه آمرزشِ گناهان و میراث در میانِ مقدّسان بسببِ ایمان بر من یابند (۱۹) پس اي سلطان اَگْرِپّاس من رؤیتِ آسمانيرا نافرماني نه نمودم (۲۰) بلکه نخست اهلِ دَمِّشْقَرا و أورِشَلِیمْرا و در همهٔ مرزوبومِ یِهُودِیّه و قبائل پیوسته خبر میدادم که توبه نمائید و بسوي خدا بگردید و کارهائي که شایستهٔ توبه باشد بجا آورید (۲۱) و بعلّتِ همین چیزها یِهُودِیانْ مرا در هیکل گرفته سعي نمودند که بقتل رسانند (۲۲) امّا من بیاريِ خدا تا امروز ایستاده کوچك و بزرگرا شهادت میدهم و هیچ چیز نميگویم جز آنچه مُوسيِ و پیغمبران گفتند که خواهد شد (۲۳) یعني که مسیح باید که عقوبت کَشد و چون از مردهگان اوّل برخیزد نوري بقوم و قبائل خواهد فرستاد * (۲۴) و چون این نوع تکلّم نمود فِیسْطُسْ بآوازِ بلند گفت پَولُسْ دیوانه هستي کثرتِ درس تورا بدیوانهگي کَشانیده است (۲۵) گفت دیوانه نیستم اي فِیسْطُسِ کرامي بلکه براستي و هشیاري باین سخنها حرف میزنم (۲۶) که سلطان از این چیزها آگاه هست و پیشِ او بيپروا حرف میزنم چون مرا یقین است که هیچ یك از این چیزها بر او مخفي نیست زیرا که اینها در خلوت نشده است (۲۷) اي سلطان اَگْرِپّاس آیا باور ميکني پیغمبرانرا میدانم که قبول ميکني (۲۸) اَگْرِپّاس گفت

پولس‌را که نزدیك است که تو مرا مائل گردانیده مسیحي گردم (۲۹) پولس گفت کاشکي هم نزدیك بود و هم تمامي نه همین تو بتنهائي بلکه همه‌گيء اینانی که امروز از من مي‌شنوند آن چنانکه من هستم بشوند جز این بندها * (۳۰) چون این‌را گفت سلطان و حاکم و برنیقي و همگنان برخاستند (۳۱) و چون بخلوت رفتند بیکدیگر گفتند که این شخص هیچ عملي که لائق قتل یا بند باشد نمي‌نماید (۳۲) اگریپاس فیسطس‌را گفت که ممکن بود که این شخص آزاد شود اگر قیصررا طلب نه نموده بود *

(باب بیست و هفتم مشتمل بر چهل و چهار آیه)

(۱) و چون مقرر شد که از راه دریا به ایتلیّه رفته باشیم پولس و چند قیدي دیگررا بیوزباشيء یولیوس نام از دستهء سبستي سپردند (۲) و بر کشتيء ادرمتي سوار شده روانه شدیم باین اراده که از چند جاي آسیّه بگذریم و ارسطرخس مقدوني از تسلونیقي باتّفاق ما بود (۳) و روز دویم بصیدون رسیدیم و یولیوس با پولس بملاطفت سلوك مي‌نمود و اورا اجازت داد که بنزد دوستان خود رفته از ایشان تمتّع یابد (۴) و از آنجا روانه شده از پناه قپرس گذشتیم از آنرو که بادها مخالف مي‌بود (۵) و از درياي قلیقیّه و پمفولیّه گذشته بمورهء لوقیّه رسیدیم * (۶) آنجا یوزباشي کشتيء اسکندریه‌را یافته که ارادهء ایتلیّه داشت مارا بر آن سوار نمود (۷) در روز چندي آهسته رفته بمشقّت تا به قنیدس رسیدیم بجهة آنکه باد اجازت نمیداد و درپناه قریطي تا به سلموني رسیدیم (۸) و بدشواري از آنجا گذشته بجائي که مسمّي به بندر خوش است و نزدیك بشهر لسیّه است رسیدیم * (۹) و چون چندي گذشت و رفتن بر آب در آن وقت با خطر گردید زیرا که ایّام روزه منقضي شده بود پولس سفارش نموده (۱۰) ایشان‌را گفت اي جماعت مي‌بینم که این راه بدشواري و زیان بسیار نه مجرّد براي بار کشتي بلکه براي جانهاي مارا نیز خواهد بود (۱۱) لیکن یوزباشي ملّاح و صاحب کشتي‌را بیش از گفتهء پولس اعتنا

نمود (۱۲) و چون آن بندر نیکو نبود که زمستان در آن توقّف نمایند اکثرِ مردم چنان صلاح دیدند که از آنجا رفته شاید که بفینیقي برسند و زمستان‌را درآنجا بسر برند و آن بندري است از قریطي که مواجهه دارد با مغربِ جنوبي و مغربِ شمالي * (۱۳) چون بادِ جنوبي برخاست چنان پنداشتند که بمقصودِ خود رسیده اند پس لنگر برداشته از نزدیکيء کنارهء قریطي گذشتیم (۱۴) بسي نگذشت که بادِ طوفاني که به اُورَقْلِیدُون مسمّي است کشتي‌را فرو گرفت (۱۵) و از آنجا که اختیارِ کشتي‌را فرو گرفت و نتوانست که با باد مقاومت نماید بي‌اختیار روانه شدیم (۱۶) و از پناهِ جزیرهء که مسمّي بِقَلَوْدَه بود عبور نموده بدشواري سفینه‌را دستگیر نمودیم (۱۷) وچون آن برداشته شد کشتي‌را به بستنِ کمرِ آن کُمَك نمودند و از ترسِ آنکه مبادا بر ریکستان بیفتند اسبابِ کشتي‌را پائین آورده باین قِسم رانده شدند (۱۸) و چون طوفان بر ما شدّت نمود روزِ دویم کشتي‌را سبك نمودیم (۱۹) و در روزِ سیوم اسبابِ کشتي‌را بدستِ خود بیرون ریختیم (۲۰) و چون ایّامِ بسیار منقضي گشت که نه آفتاب و نه ستاره‌ها ظاهر گردیدند و پیوسته طوفانِ شدید میزد و بالآخره تماميء امیدِ نجاتِ ما منقطع گردید * (۲۱) و بعد از گرسنه‌گيء بسیار پولُس در میانِ آنها ایستاده گفت اي مردان بایست که سخنِ مرا شنیده از قریطي روانه نشوید و این سختي و زیان‌را پیدا نه نمائید (۲۲) الحال من شمارا سفارش مینمایم که خاطرجمع باشید که مطلقا جانِ شمارا زیان نخواهد بود جُز کشتي‌را (۲۳) زیرا که در این شب مرا فرشتهء آن خدائي که من زانِ آن هستم و عبادتش‌را مینمایم نمودار گردید (۲۴) و گفت اي پولُس مترس که تورا باید نزدِ قَیْصَر حاضر شوی و اینك خدا تماميء همسفرانِ تورا بتو بخشیده است (۲۵) پس اي مردم خاطرجمع باشید زیرا که من باور مي‌کنم خدارا که آنچنان که بمن گفته است خواهد شد (۲۶) و باید که ما بجزیرهء افتاده شویم * (۲۷) و چونکه شبِ چهاردهم شد و ما هنوز در

دریای هَدْرِیاً پیش و پس رانده میشدیم در نصفِ شب ملّاحان مظنّه
مینمودند که ساحلي بایشان نزدیك است (۲۸) پس بلدرا انداخته بیست
بغل یافتند و قدري دور رفته و باز بلدرا انداخته پانزده بغل یافتند (۲۹) و از
آنجا که ترسیدند که مبادا در سنگلاخ بیفتند از پُشتِ کشتی چهار لنگر
انداخته و دعا مینمودند که روز شود * (۳۰) چون ملّاحان خواستند که از
کشتي بگریزند سفینه‌را بدریا پائین نمودند گویا بقصدِ آنکه لنگررا از پیش‌جهاز
بکَشند (۳۱) پَوْلُس یوزباشي و سپاهیان‌را گفت اگر این اشخاص در کشتي
نمانند ممکن نیست که شما نجات یابید (۳۲) پس سپاهیان ریسمانهاي
سفینه‌را بُریده گذاشتند که در دریا افتد * (۳۳) چون روز میشد پَوْلُس گفت
که تمامي چیزي بخورند و گفت که امروز روزِ چهاردهم است که انتظار
میکشید و طعام تناول نکرده پیوسته گرسنه‌گي کَشیده اید (۳۴) پس سفارشِ
من اینست که غذائي بخورید زیرا که این از براي عافیتِ شماست و موئي
از سَرِ هیچ کس از شما نخواهد افتاد (۳۵) این‌را گفته و نان‌را گرفته نزدِ همه‌گي
خدارا شکر نمود و شکسته آغازِ خوردن نمود (۳۶) و همه خاطرجمع شده
ایشان نیز چیزي خوردند (۳۷) و همه‌گيِ نفوس در کشتي دویست و هفتاد
و شش نفر بودیم (۳۸) چون از خوراك سیر شدند گندم‌را بدریا ریخته کشتي‌را
سبك نمودند * (۳۹) و چون روز شد زمین‌را باز نشناختند و خلیجي‌را
دیده که کناره داشت خواستند که اگر ممکن باشد کشتي‌را بر آن برانند
(۴۰) پس لنگرهارا بُریده در دریا گذاشتند و در دُم بندهاي سُکّان‌را باز نموده
و بادبانِ بزرگ‌را پیشِ باد کُشاده بسوي ساحل راه گرفتند (۴۱) و در جائي
که دو سمتِ دریا بود افتاده کشتي‌را بر خشکي راندند و پیشش محکم شده
ساکن گردید و عقبَش از شدّتِ امواج شکست (۴۲) و سپاهیان‌را مشورت
این بود که بندیان‌را بکُشند که مبادا کسي شنا کرده بگریزد (۴۳) لیکن یوزباشي
بجهةِ آنکه میخواست که پَوْلُس‌را رستگار سازد آنهارا از آن اراده باز داشت

و فرمان داد که هر کس که شنا میداند نخست خودرا انداخته بزمین برود (۴۴) و باقي بعضي بر تختها و بعضي بر پارههاي شكستهء جهاز نشينند و چنين شد که تمامي بسلامت بخشكي رسيدند *

(بابِ بيست و هشتم مشتمل بر سي و يک آيه)

(۱) و چون رستگار گرديدند يافتند که جزيرهٔ مِلِتَه نام دارد (۲) آن مردمانِ وحشي مارا بسيار ملاطفت نموده که آتشي افروختند و بسببِ باران که مي‌باريد و بعلّتِ سرما تماميء مارا بنزدِ خود آوردند * (۳) چون پولُس قدري از هيمه جمع كرد و بر آتش گذاشت تيره‌ماري از گرمي بيرون آمده بر دستَش چسپيد (۴) چون که آن وحشيان جانوررا ديدند که از دستَش آويخته است با يكديگر گفتند که بلا شك که اين شخص قاتل است که با وجودي که از دريا رستگار شده است عدالت اقتضاي زيستنِ او نمی‌کند (۵) امّا او جانوررا در آتش تكانيده مطلقا ضرري نيافت (۶) ليكن ايشان انتظار مي‌كَشيدند که اماس كرده يا ناگاه مرده في‌الفور خواهد افتاد و چون بسيار انتظار كَشيدند و ديدند که مطلقا اثري باو نرسيد از آن رأي برگشته گفتند که اين خدائي است * (۷) و در اطرافِ آن مكان زميني بود از پُبلِيُوس نام مردي که بزرگِ آن جزيره بود آن شخص مارا پذيرفته سه روز بمهرباني مهماني نمود (۸) و چنين واقع گرديد که پدرِ پُبلِيُوس بتب و اسهال مبتلا گرديده بستري گرديده بود پولُس بنزدِ وَي آمده دعا نمود و دست بر وَي نهاد و او شفا يافت (۹) و بعد از آن مقدّمه اشخاصي که در جزيره بمرضها مبتلا بودند می‌آمدند و شفا مي‌يافتند (۱۰) و ايشان مارا بسيار عزيز داشتند و چون ارادهء رفتن نموديم هر آنچه ما يَحتاجِ ما ميبود بما كارسازي مينمودند * (۱۱) و بعد از سه ماه در كشتيء اِسكَندرِئي که زمستان‌را در آن جزيره بسر برده بود و بر عَلَمَش شكلِ دو ديوچه بود روانه شديم (۱۲) و به سُراكُوسَه رسيده سه روز توقّف نموديم (۱۳) و از آنجا دَوَر گشته به رِيگِيُوم

رسیدیم و بعد از یك روز بادِ جنوب وزیده روزِ دویم به پُتیُولِي رسیدیم (۱۴) در آنجا برادرانِ چندرا یافته بتکلیفِ آنها هفت روز توقّف نمودیم و باین نوع تا به رُوم آمدیم (۱۵) و در آنجا برادران احوالِ مارا شنیده باستقبالِ ما تا ببازارِ اَپّیوفُورُم و سه دُکان آمدند و پَولُس آنهارا دیده شکرِ خدارا بجا آورده خاطر جمع گردید * (۱۶) و چون به رُوم رسیدیم یوزباشي قَیدیهارا بکشیکچي‌باشي سپرده و پَولُس‌را اجازت داد که تنها بماند با شخصِ سپاهي که اورا پاس مینمود (۱۷) و اتّفاقاً پَولُس بعد از سه روز بزرگانِ یِهُودرا باهم خوانده چون جمع شدند ایشان‌را گفت اي برادران با وجودي که از من بر خلافِ قوم یا رُسومِ پدران هیچ صادر نگشته است مرا در اُورشَلیم بسته بدستهاي رُومِیان سپردند (۱۸) و ایشان در بارهٔ من تفحّص نموده اراده نمودند که مرا مرخّص نمایند زیرا که هیچ علّتِ قتل در من یافت نشد (۱۹) و چون یِهود مخالفت نمودند پس بحکمِ ضرورت قَیصَررا طلب نمودم لیکن این چنین نیست که شکایت از قومِ خود نمایم (۲۰) و بهمین سبب شمارا طلب نمودم تا شمارا دیده گفتُگو نمایم زیرا که بسببِ امیدِ اِسرائیل باین زنجیر بسته شدم (۲۱) ایشان وَیرا گفتند که ما نه کاغذي‌را در خصوصِ تو از یِهُودیّه یافتیم و نه شخصي از برادران رسیده است که خبر یا کلامِ بدي‌را در بارهٔ تو آورده باشد (۲۲) امّا مناسب است که آنچه مقصودِ تو است از تو بشنویم زیرا که مارا معلوم شد که این فرقه‌را در هر جا بد میگویند * (۲۳) پس با وَي روزي‌را مقرّر کردند و بسیاري در خانه بنزدَش آمدند و پیشِ آنها ملکوتِ خدارا ببیانِ مُدلّل میفرمود و در حقّ عیسي حجّت‌را بر آنها تمام مینمود از آئینِ مُوسي و رسائلِ رُسُل از صبح تا شام (۲۴) بعضي گفته‌هاي اورا قبول نمودند و بعضي بي ایمان ماندند (۲۵) و چون با یکدیگر متّفق نبودند مرخص گردیدند بعد از آنکه پَولُس این سخن‌را بایشان گفت که روح‌القدس بوساطتِ اِشَعیاهِ پیغمبر نیکو گفته است به پدرانِ ما (۲۶) که

بنزدِ این گروه برو و بگو که پیوسته خواهید شنید و نخواهید فهمید و پیوسته خواهید نگریست و نخواهید دید (۲۷) زیرا که دلِ این قوم سخت شد و گوشها گران گردید و چشمهاي خودرا بسته اند که مبادا بچشمان به بینند و بگوشها بشنوند و بدِل بفهمند وبرگردند و من ایشان‌را شفا بخشم (۲۸) پس شمارا معلوم باد که بقبائل فرستاده شده است نجاتِ خدا و ایشان خواهند شنید (۲۹) و چون این‌را گفت یهودیانْ در رفتند و با یکدیگر بسیار مباحثه نمودند * (۳۰) و پولس در خانهٔ کرایهٔ خود دو سالِ تمام توقّف نمود و همهٔ کساني‌را که بنزدِ وَيْ می‌آمدند می‌پذیرفت (۳۱) و بملکوتِ خدا ندا مي‌کرد و در بارهٔ خداوند عیسيٰ مسیح در کمالِ بی‌پروائي تعلیم میداد و هیچ کس اورا منع نمي‌نمود *

تمام شد کتابِ اعمالِ حواریان

نامهٔ پَولُسِ حواري باهلِ رُومْ

مشتمل بر

شانزده باب

(بابِ اوّل مشتمل بر سي و دو آیه)

(۱) پولس بندهٔ عیسيٰ مسیحِ حواريِ خوانده شده و اختصاص یافته برسانیدنِ مژدهٔ خدائي (۲) که بوساطتِ پیغمبرانِ خود در کُتُبِ مقدّسه بآن وعده کرده بود (۳) در بارهٔ فرزندِ خود که هرچند او به جسمیّت از نسلِ داُوُدْ هویدا گشت (۴) امّا از مُرده‌گان بر خاستنَش مُبرهن کرد اینکه او پسرِخداست با قوّتِ روحِ اَلْقدسي یعني خداوندِ ما عیسيٰ مسیح (۵) که از جانبِ وَيْ